



بانی که از اندازۀ پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است  
 بان اسمی که از وی در پیش است

واقع شده و تفسیر آن کریمه شهر رمضان الذی انزل الایة اکثر مفسرین نقل  
 آن برین کوه والا شکوه بموجب احادیث صحیح بیان فرموده اند بامعنی آیت مذکور  
 بخوبی چسبان باشد والا نزول آن بخانجا بر جناب سرور کائنات روح الامیز  
 علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوت در شهر مناموده صحیح  
 بعد ادای صلوٰة متوجبه عرفات گشتند پیش و پس قریب استوار النهار در عرفات  
 داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السماء مائل جانب مغرب گردید موزن در مسجد  
 نمره بانگ صلوٰة الظهر بر کشید حاجیان از هر گوشه و کنار در آن مسجد مجتمع گشته نماز  
 جماعت ظهر و عصر بدو اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امر حجاج است  
 بر فک کوه جبل الرحمة که مسجد مخمر مقام استاون پیغمبر است رسیده بر نازق سو گشته  
 و راد خطبه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول و مشغول گردید و در کس  
 و مال کلان دوسه کس نیز نمایر قدر گردا گردش گرفته چون لبیک میگفت نیز با  
 وروالها را جنبش میدادند تا خلائق به بینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعره  
 لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترقید القصه مضمون آیت کریمه یوم  
 تروماتذهل کل مرضعه برای العین مشاهده میشد و مضمون این آیات  
 حاضرین میدیدند آیات مؤلف

بجمله اینها و جمله یاکان  
 بجمله عاشقان در دناکان  
 بان غل عظیم آوردین  
 شمع المذنبین فتم البینین  
 که از از گران پاک کردن

یکه از چشم طوفان بر کشاده	یکه بهوش و بخود او فتاده
یکه بر گشته بجوی خون کشودی	یکه بر کرده ماتم می نمودی

بجمله اینها و جمله یاکان  
 بجمله عاشقان در دناکان  
 بان غل عظیم آوردین  
 شمع المذنبین فتم البینین  
 که از از گران پاک کردن

عبادای قزاقی در جنگ با روسان  
 پیچیده جنگی و فتنه و  
 کرب چون شهاب ثاقب  
 بیت الله العظیم و سیدی  
 الصفاء والموده شادان و این  
 سعادتی عظمی ریافته با این

برای خود و حاضرین و غائبین که بایشان دست اراده داده بود و سودی فرمودند  
 و یکی از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از ان تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود  
 که با سایر یهودی علم این دعوات فوق السامر تفع ساختند که اینجند این بنده عاجز مستمند  
 با قافله نیازمندان که بمحض انضال بهمال تو باین عطیه مرضیه بی روی ریافتند  
 و مباحی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده بهچکس اینهارا بدینا لقب بلقب حاجی  
 نثار و در عرصات قیامت اینهارا جز تو کسی ننواز دست و چند سال برین  
 ماجر امتقنی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگرفته  
 امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بموقف اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج  
 آقا اب از نامه تیز رفتار فلک دوار فرود آمده ندای حج مبارک بگوش بیکد گری  
 رسانیدند و هر یک بکمال سرعت و ثباتی روانه مزدلفه که اورا مشعر الحرام میگفتند  
 و از غزوات سه کرده طرف مکه معظمه است شدند و بهر شب تا یک در تمام جمع  
 گشته نماز مغربین ادا ساخته و بستر کا خود را آرمیدند و چون صبح صادق صادق دیدند  
 همها از خواب سر بر آوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبه شغل بر حد خدا و ذوالجمال  
 و نفعت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح و  
 بسط تمام و غیره مناسک بیا موقتند اکثر خلایق عوام الناس بمجر و طلوع نیز اعظم متوجه  
 مناسک شدند و خواص اهل علم بعد جماعت خطبه بگرای آنظر گردیدند و نماز اینجاسیل  
 شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام فرا هم گشته

بسیار از بنا بر سیر  
 ضغنا و درواجل و زواید  
 به ریافتن مناسک شرف  
 اندوز گزینند و اسرار و زواید  
 مناسک میگردانند و بی  
 جا زاننده شغول می مانند

هنگام روز چهارم  
 از شهر ذی الحرام ازین بام  
 امورات فتنه حاصل کرده  
 بلکه منظر رسیده باین مناسک  
 خودی آرمیدیم و بیازدیم  
 شهر مذکور سعادت عمده ای  
 حضرت ایشان مستند گشتند

نام شهر ذی الحرام و در بلاد  
 شهر صفوات و صلوات  
 باشتال طواف افتاد  
 اندک همه اتفاق افتاد  
 بفرموده آن امام عظام  
 باین سبب علی صاحبها الصلوة  
 و الثبات جازم و در این مناسک  
 دایم در آن کلمه بسوزند

که از آن حال انقلازوری  
 همه یادشده عالم کلامی  
 بکند دست نه من  
 کفن نفس منی کلان  
 در عالم اندازد خدای

لا اله الا الله که از آن کلی یافته بگلشت چمنستان کن دوم که محمد رسول الله است  
 عازم گردیده به ترانه این ابیات مترنم گشتند قصیده مدحیه در نعت و سرکاشا

وانگه بیا و بزران در ابرجدی الب برکش  
 جانم بپیش انباز کن رحمی بکن لطفی مناس  
 بهر سکینه می روم سوی منزار مصطفی  
 بروی فدا روح و روان محبوب و مطلوب خیا  
 اسری است او را یک سفر غرض مجیدش مشکا  
 یک خاوش روح الامین دیگر بلال پارسا  
 چون او نبسته تاکنون بر صفه هر دوسرا  
 وی مفر اهل حرم ای معدن صدوق صفا  
 تنها خاک آمیختی خوش داده داد غرا  
 گبران و ترسایک قدم هفتند بر خاک فنا  
 کفر و ضلالت سوختی پروانه سان کبرا  
 نکبت بر کافرنی ای شافع یوم اجرا  
 بر آل ذوالاحسان تو ای مقتدای صفیا  
 زوهر سنت شد عیان شیخ الشیخ اقیانیا  
 عالم از او آگنده شد از پیروی مصطفایا

ای ساربان گل کش بر اشران بادیا  
 آهنگ عشرت ساز کن در دای شادی باز  
 بی بغض و کینه می روم سوی مدینه می روم  
 آن خاتم پیغمبران شاه و خطیب مصلان  
 از الضحی تا جوشی سز انگشت او شوق شد مقر  
 آن حمة للعالمین بیشک شفیع المذنبین  
 تا نقشند کان و لون بسته نقش از خدایان  
 ای مرشد اهل کرم وی مقتدای محترم  
 چون در جاده آویختی بس خون کافر زنجیری  
 کسری و قیصر با حشر رفتند در قعر عدم  
 علمی حق آموختی زان شمع دین افزونی  
 دین تو حاصل حصین ارالامان یومنین  
 تسلیم حق بر جان تو بر جمله یاران تو  
 بر احمدت کواز جهان برود آشک از هر کران  
 درون جبهت کنده شد پس در جهم آگنده شد

شدند چون بدیدار بند سنان  
 بود که یسری از دیار بند سنان  
 با ناله هفت صبح بخانه نواز  
 مدین بخانه ساجد ملک عاز  
 رسیده و غوراک و دوشان یاف  
 ضروریات ایشان بودند فود  
 لازم گرفته تا این شخص مال  
 فزادان دارد از بنده

که بچکان شمع بر فکرم  
 بسان قافله حکم داده بود  
 باز گوید و اگر جوابان دست  
 فاعل و نقدی در انداخته اند  
 راه سعادت آتیه می بیند  
 این راه بود و دست از خدای  
 هیچ کس از دنیا نفاذ  
 هیچ کس از عالم انبیا



سائیکه علیکم صلوات و سلام  
 به و آشتی تمام روز بخواب  
 و برسان و از زبان بودند و  
 از نغمه و ساز دین مقام  
 بعد از من و اما آن حکایت  
 پنجشنبه از جبار و اگر اند  
 چرا که در حدیث دارد است  
 که چون مهاجران با جناب

وادی شهرت دارد کرده شد و درین منزل قریب نصف شب بودی سرت که مزار  
 فایض الانوار ستر علی جناب میمونه علیها و علی بعلها الصلوٰۃ والسلام من  
 الله الملك العلام رسیدیم از اتفاقات عجیب آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم  
 چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقم طاق و بدر رویم در محاق بود  
 بطلب نان پیش هر کس دیدیم و بطلب نرسیدیم بناچار برای زیارت در حجره مقدس  
 و پیش تربت شریفه گذر ایامه نذا کرده گفتم که ای عبده امجد من همان شاه هفتم چیزی خورد  
 عنایت فرما و مرا محروم از الطاف کریمانه خود نما انگاه سلام کردم و فاتحه و از خاص خواند  
 خوابش بروج پرفتوش فرستادم انگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از رزاق طاهر  
 و دانا بر حق و دعوته انگوترازه بدستم افتاده طرفه تر آنکه آن ایام سر ما بود و هیچ جا  
 انگوترازه میسر بود بجهت افتادم و یک از ان هر دو خوشه همون جاشسته تناول نموده  
 از حجره بیرون شدم و یک یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم مثنوی

یافت مریم گریه گام شتا	سیوه ماے جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود و پس	بعد فوتش نقل ننمود دست کس
بعد فوت زوج ختم المسلمین	رفته چندین قرنهای دورین
بنگر از وی این کرامت یافتم	مایه صد گونه نعمت یافتم

بعد از آن مقام روانه شده با مدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طو نموده  
 چون بمقام جحفه فروکش گردیدیم نغمه روز بخیریت تمام بسر بردیم و لیکن از ابل قافله

این دعا که نوشته بود که  
 میخوان شتایانند من  
 و این دعا که نوشته بود که  
 در ارم خویش شتای باطل  
 را از دار الشیای افضل  
 شیطان است انتقال مآورد  
 و بای مدینه زاد رجعت داشته  
 و بای مدینه زاد رجعت داشته

مانند شکیات این ناکردن  
 متیلا و ندیش ختمت صلی  
 الظلیل و سلم نمودند آن ختمت  
 بالاج تمام و زاری مالا سلام  
 بدرگاه ملک العلام مستلک  
 که خداوند افضل عظیم خویش  
 و بای مدینه زاد رجعت داشته

زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند  
 زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند  
 زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند

اطراف وادی که بچه اشغول بودند برای احوال انتقال مشغول گردیدند اتفاقاً از اهل  
 قافله برای ادنی معامله گفتگو بمیان آمد و از گفتگو بسبب و دشنام نوبت رسید بر اینهم  
 گفتا نموده بکشتی و شت بازی انجامید هر چند که خواص قافله دفع و دفع مجادله میکردند  
 هیچ اثری پدید از گشت تا که جمیع حمالان بقتلاً از قافله دوگشته بسنگباری مشغول  
 گشتند و سنگباری اعراب مشهور آفاقت کرد و کسان ایشان وقت بازیچه از سنگباری  
 درخت مغیلاں را از پامی اندازند بمعائنه اینجالت پرمالت دران وادی خوشخوا  
 که یاد از وادی قیامت میداد و عجب حیض و بیض گرفتار گردیدند و طفلان و زنان  
 بشا بده اینحال بگریه و زاری مبتلا گشتند آنحضرت از معائنه اینجالت پرمالت چند  
 فقرات حزین را تلاوت فرموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود ایستادند  
 و میر قافله حمالان را بصد آسبیت که از استماع آن زهره شیر می ترقید پیش خود طلبیدند  
 بجز استماع آواز حضرت سنگباری هر دو دست خود را فکند و بجلت تمام بخدمت شریف  
 حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده و گفت که هر چه فرمائی برانم حضرت فرمودند که  
 خود را از سنگباری متنوع ساز میر حال حسب الامر کار بند شده همه کس آواز داده و نزد  
 خود طلبید و بکمال شدت امتناع این مجادله نزاع کرد سر حال و آنحضرت همه را نزد  
 خود طلبید داشته با آنکه فریقین مجروح و غرق خون بودند یک را بکنار گرفتند و از  
 آتش دشمنی کنار گرفته غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین  
 سخن آشتی و مطابقه با هم مینمودند گویا هیچ دشمنی و خصومتی در میان نبود مثنوی

زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند  
 زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند  
 زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند

زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند  
 زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند  
 زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند

زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند  
 زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند  
 زدن یکدیگر را با این میانه شدند  
 هم از دست در میان شدند

درین شهرت بسیار درین  
 از شهرت بان قافلہ کین  
 بود و درین بی بی صفی  
 اجازت یک مقام از حضرت  
 ایشان کمال تشا و آرزوی

تنهار در حال چه خواهد بود بیت هر که درین راه به تنهار رود به خوار شود گونه به تنها  
 رود به اعراب که قاطعان طریق مدینه اند و احزاب هستند از هر دو رئیس یکی ازینها  
 او دید و در نیم راه بر کو بی فعی و فعی که موسوم به بعد است سکونت و قیام میداشت در منزل  
 ششم وقت نیم شب با چند رفقا و احباب بشرف ملازمت سید عالم جناب چون نام خود  
 بهر اندوز سعادت گردید و بمصافحه و معانقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشته  
 مسکت رخصت نمود آنحضرت یک جوئی برنج و یک تهنان پاره و پنجر و مال طریق  
 حنیاف و مهمانی بعد از کور عنایت فرموده حضرت ساختند و خا و اندیشه که در  
 غنچه دلها قافلہ میخلید به سیم فضال آلهی سدف گشت بعد قطع دوسه منازل و در  
 صفرای وادی رسیدند و زیارت قدوه عاشقان محمدی و سر حلقه محبت سربان  
 احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم الیمینی البرخی که قصاید ایشان چون شمس بر ابعده النهار  
 مشهور و معروف است فائز گشتند و نیز بزم از فایز الانوار ابن عم سید الابرار  
 علیه صلوات الله الملك الحبار حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبد المطلب  
 رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت مدینه منوره  
 در اینجا انتقال کردند نقد مراد اهل قافلہ را بدست افتاد و این قبر شریف را ساکنین  
 آن قریه ابو ذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است و علی  
 نمیدارد و قریه ابو ذر علیه الرضوان در زبده که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد مشهور  
 خواص و عوام است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان قصبه

خواستند لهذا بیاض خاطر آنها  
 دران منزل اتفاق مقامات  
 روز دوم بعد از ظهر  
 از اجازت سفر به راهی  
 پیشتر نیمه شب مسافت  
 بریده و در منزل سید کرام

بنمونه بنویس که العین  
 بشا به در آید نوای شادی  
 و صدای مبارک بادی بگوشت  
 یکدیگر میسایندند و ماه و منقش  
 از دوری دیدند و ثمرات  
 امدات که از خنده ایسید پانزاد  
 لایح افضل یون و بهمال

که طلب قمار از زبان  
 بی چندان بهشت زبان  
 که طلب قمار از زبان  
 بی چندان بهشت زبان  
 که طلب قمار از زبان  
 بی چندان بهشت زبان

و قشربانان بجز این تافته  
 نهوان و اطفال در سال  
 و قشربانان بجز این تافته  
 نهوان و اطفال در سال  
 و قشربانان بجز این تافته  
 نهوان و اطفال در سال

از منور چشم صد طوفان اشک آید بدر  
 خوی خجلت ریزد و گوید فنا نعم المهر  
 مسکن سیم رخ فردوست اگر داری خبر  
 از آفتاب حشر بر ما سببان سازد زیر  
 هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر  
 شمس چرخ اصطفی و گمرازان از این  
 معنی و القیل کیسوی سیاهش رنگ  
 تاجی از انا فتحا در نشان دارد بر سر  
 دشمنان از سرنگون بینی روان سوخته  
 سال ماه و روز و شب بی مهر شام و صبح  
 تا شود از سود سودای زیارت بهر دور

از بیانی شافقت کاینکه  
 استخار در قتیو و دین فرادند  
 که قاطعان لایق از این راه  
 و پیش می آید و بدو ایستادگی  
 نمیدارند از نورانی

۱۰۲

چون سجده مضیه دوز و وار و خمیر لایه چرخ نا بهنجار بآن مجبول و مطبوع است که چون بجا  
 را پیش کشد کامرانی مصروف بیند بنگارای تفرقه مرجوم و از عیش و نشاط محروم میگردد  
 تفصیل این حال و تبیین این مقام بدین منوال است که چون از منزلی که قبه شریفه بنظر آمده  
 کوچ شد و در منزلی که سه فرسنگ از آنجا مدینه منوره بود فرو آمدند و تمام روز بخت  
 گذشت و روز دیگر از آنجا وقت ظهر قافل را روان منزل مقصود شد و هر یک بسان گل  
 خندان و چون بلبل غزل خوان بودند و طبیعت سر حلقه قافلان آهنی جناب افتاد

و در آن وقت چون قافل  
 و برای جنگ و راه گریز  
 نمی کرد از زیر تیغ و  
 می کشتی در جوش و  
 و چون که بر حال

زبان و بلبلان اطفال خیز  
 بجان مروت و جگر خیز  
 و قشربانان بجز این تافته  
 نهوان و اطفال در سال

و قشربانان بجز این تافته  
 نهوان و اطفال در سال

به قافلہ از ان لا است حیث  
 سوی مقصد خوشنشین چو نیست  
 خورده علی ساکنان الصلوٰۃ  
 طبعیت حضرت سیدالسلطن  
 نجابت باجایان و از شدت  
 سحر جی و صانع قشش  
 جان و بد و چو به ایشان  
 محبت بود و نشانای از بی

قفلی را منتحی باشد در آن حالت پر طالت امیر جلالان این قافلہ باریس آن گوه  
 شقاوت پزوه که رشته اخوت و محبت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود و چار شده یک  
 را بشناختند و بزودی پیشتر رفته سلام کرده و رسم معانقه و مصافحه با هم سلوک داشتند  
 و گفتند که زمینار ازین قافلہ دست تعرض بردارید زیرا که اول درین قافلہ جز خوراک  
 و پوشاک از قسم مال اسباب هم نیست و ویم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود  
 اینهارا این داده اینطرف فرستاده از اینجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون  
 آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافلہ مغربیان که مملو و مشحون از زر مغربیت بدینال  
 ما میرسد و از اینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید املاشت  
 و مرا مهربون منت و احسان خویش باید پذیرداشت مقنوی

نجابت سالک پناه را بخواب  
 و پند که از حضرت بنشیند  
 عیب البیوضین علی بن بعلج  
 و خانون نجابت و سنین  
 و عیبه انجمنه و التاجیر  
 و بجان قدیم از بر موده اند

۱۰۳

پس یا یکی قافلہ مغربی است بمغرب نشان گر شود آفتاب همه ناله اش حامله از زر است رئیسش چو این مژده از وی شنید روان رفت ناگه بکوه بلند از آن بانگ آنجمله جمع آمدند شد از برکت سید کائنات هم از برکت آمله هم نام اوست	بر از گور و در هم مغربی است و لے مشرقش دان پرداز زاب همه محملش معدن گوهر است از آن دست بردار شد آن عیند بلشکر یک بانگ زد آن نژد چو پروا نساگر دشمن آمدند علیه السلام و علی الصلوٰۃ رضا جوی ایزدی کام اوست
---	--

و بر یکی ازینند سزا خود برین  
 نیکیه نشان نموده نشی  
 دلی می سازند و با نوبت  
 فیض اشکات معنوی و بسیاری  
 میز مایند چون شب بگذشت  
 و قافلہ منزل رسیدان هم  
 ازین بویید و رفت چو در این

که تو از دست خویش بکنای  
 ای خوش آن ای راه روی  
 که توانی و راه نمایی  
 که تو از دست خویش بکنای  
 ای خوش آن ای راه روی  
 که توانی و راه نمایی





افش آبش همیشه آینه دار  
 زنگار دیش بر رخ زنگار  
 زنگار دیش آن بی رخ زنگار  
 خاکین شغل از کیمیا کبر است  
 لایق پیروزان عالم است  
 بصف تو  
 قصیده مصنوعه

روے خوش چو نایدم بنظر  
 آتش انداز خانمان و ناس  
 لب او چشمه ز آب زلال  
 دست بر دل از و نهاد خرد  
 ده چه قدش تمام آفت سرو  
 لطف او هست مایه اقبال  
 هر دوز فکش لبان ماریا  
 می خرامد بنار و سید انم  
 سر و سر کرده عقول نفوس  
 کرش کرده حک ز تحت خاک  
 یاد حاتم بهر او نه کنی  
 نام نخل از جهان شده هت نهان  
 پاس بانش باه گفت مخپ  
 روز ز رخس بوند مدحت گر  
 وعده از بخشش و سخاوت او  
 رنگ گل از رخس پریده مگر  
 آستین باست هر دو کان عطا

ریزم از دیده خون بلیل و نهار  
 از شتمگاریش اجل بیکار  
 لال مانم بوصفش از گفتار  
 دل از دوست خسته از همه کار  
 وه چه رویش تمام رشک بهار  
 لازم قهر او بود ادبار  
 هرگز از دلمرد زار و زاری  
 مگر او با ایسر من شده یار  
 سر فراز اجله امصاره  
 کلمات لیامت از ایشان  
 یار من این سخن بخاطر دار  
 نشتر تا میکند زر و دینار  
 پی حفتش بدیده خواب بسیار  
 رستم و زال گویو نیزه گذار  
 واهی و لاکسان رودنی کنار  
 رفت خلقش بجانب گلزار  
 آستانهاش مرکز اخیار

شمع از محال خفت و بخت  
 سرش بکند زنده دار  
 تیغ از سینه عدویش بخت  
 تیغ اوی بر سر اشرار  
 خشم او در دین بیاغزار  
 خاک روزی بود بلیق سما  
 ابرویش ناخن ز دست قطعا  
 ابرسان هر دو دست او در بار  
 کف در پای نوال او انبار

نمی است از بی صفای  
 چو به لب  
 پیش می کشد  
 از لب  
 پر بود فکش  
 از لب  
 آید پیش  
 از لب  
 آید به اجبر و اسباب  
 می از فضله و انانی

یاس و امید را سحر ز نذر  
 شغل او درس و کارش  
 شب در دوش بطلان بود  
 مفلس ازادی بفضل عجم  
 مایه عیش در هم و دینار  
 فلک بجاه تو ز غم و مشورت  
 فایز از انفاق و زاد دار  
 لاله گفتی که وقت سوال  
 لب و دست تو بر دگر بار  
 سیل از فیض تو برون  
 شسته ناسخه برده ز بار  
 اسه زنده و حیدر دانا  
 اسه خداوند دولت و بندگان  
 نام پاک بیاوریم ز زبان  
 تو بیاختی است نعمت این تار

دینار کا شرف منورہ ہوا  
 باسما ہی از زبان عالمین  
 قتل در آن مخزن علی  
 شاہ گرو دوسر باید نمود  
 آئندہ شود و بالکل انور  
 دینار الاستانہ  
 علیہ عالم  
 زینت عالم

رخ بتا بدستم ز شہر و دیار آن دو دست تو ابرو دریا بار کلکت آمد مطالع انوار یا مگر ہست مخزن اسرار مفسان راست مخزن ادرار یاریش بہر مفسان درکار این قصیدہ نگہ جو باغ بہار یک فلک پر ز صد ہزار قمار آن سرین باد گوئی ہم بسیار کن پر از سیم و گو ہر شہوار بدعا ہائے تو کنم تکرار رستہ از قید ہستی و پندار این بود ساکن آن بود سیار سر تو سبز بخت تو بیدار تن اوختہ باد جانش نگار	رایت عدل تو چو گردش آفتابے آسمان سخا کلک تو شمع دانش است نکلاک ہم علم است محبت گو منبع ابجد و معدن الانعام یا وریکیان بہر تنگی ان رفعت اجمان سخا یک چمن صد ہزار گل درو اگر از گوش دل کنی اصفا کیسہاے مراد این غمناک بہ کہ اکنون بصد ہزار ادب رو نہا دہ بنکاک و کبر ز سر ارض و افلاک تا ز امر خدا سرور سروران تو باشی بویں با بود و شمنت بقید حیات
--	---

بدست حیدر خدای ذوالجلال  
 در یک نیت سیر عالم  
 شکر سازم بخیر و برکت  
 بیوہ ہائے ہم نشین  
 سید احمد قید من بہرین  
 پیرین خوشی عالمین  
 انشا و قدوہ ابن  
 قطب دین  
 مرقد و والدش قطب جبار  
 مادی دوران و ملک  
 انشا و والدش صاحب  
 مجمع عرفان صاحب قلبیم  
 انشا و قدوہ آل عالم  
 انشا و والدش صاحب قلبیم  
 انشا و قدوہ آل عالم

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب کہ موسوم بہ مخزن احمدی است  
 بترقیم شجر ہائے ثلثہ کہ عبارت از نسبت نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ است

انشا و والدش صاحب قلبیم  
 انشا و قدوہ آل عالم  
 انشا و والدش صاحب قلبیم  
 انشا و قدوہ آل عالم  
 انشا و والدش صاحب قلبیم  
 انشا و قدوہ آل عالم  
 انشا و والدش صاحب قلبیم  
 انشا و قدوہ آل عالم







کون بیاد و انت که  
 نبض حضرت پیدایم  
 حسن شش این حسن خدا  
 سبط اول رسول خدا  
 منتی میتو دیدین طین  
 که حضرت پیدایم بن پید  
 محمد و فان بن پید محمد



[illegible]

13

که بباداران در حق پناه  
کنند شکر و دمنون شایان  
فواهم شد همه با گفتند  
که هر چه فرمایند باالراس  
والعین قبول فواهم کرد  
از شادان نمودند که عهد  
بوی که کرد

پایان یون عهد موکد کرده  
درای منزل مقصود میوی  
نقص حال احوال گذرد  
کیند و برسم مانید و از  
کیم که با هم است جمع  
که حال خود را درین  
میوانش تشدید نمودند  
نگاریدید بعد که گفتن نمودند  
موکد کیند و از گفته خود  
عهد

میفرمودند که گوشت را با  
 کردن گوشت می شدند  
 یون یاران بسیار  
 ملان الکافیا  
 می فرمودند و در دال  
 می نهادند و لقمه از آن  
 گوشت را در میان همه  
 است و وقت خوردن  
 خدمت آن گوشت بوده

کانی است مراد  
 است اینجا  
 جماعت مذکور در ابتدا  
 بلافاصله گرفتاری شدند  
 حضرت رسیدن ایشان  
 میا که دیدن طعام نهار

۱۲

خود بود و در عت  
 فاته آنها نوش جان نمی  
 فرمودند و قشکله یاران  
 در پی این معنی می شدند  
 غدر سوار می آمدی  
 پیش نموده آنها را

بودند بناچار بر فرموده حضرت در گیم مبارک همه حال و اقبال خویش فراموش  
 ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفتار اسبکدوش نموده بفراغ  
 بال و کشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان می رفتند و  
 می فرمودند ای یاران و برادران هر چه که احسان امر و زبر من کردید یقیناً  
 از ادایه شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل  
 مقصود که لکنئو بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران تبالاش روزگار  
 برادران بجز زاد راه قلیل چیزی بر لے مصارف اقامت نداشتند بلکه  
 معاش روزمره به تنفس ضرورت و اقتاد تجسس این دو شکل که عبارت از  
 تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و  
 روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضی از ایشان یکد و جزو کتابت  
 مختصرات شل کر یا و اماقیما نوشته وقت شام میفر و خند و بعضی از ایشان  
 قطعه پارچه خریدیده کلاه و کیسه دوخته بمعرض اتباع می آوردند و حضرت  
 ایشان بسرکار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت  
 که همتائی او دیده نشد یک بخش بر لے حضرت طعام روزمره مقرر کرده  
 بود بجماعت یاران، هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون  
 طعام همه کس فراهم شدی ناخورش یاران بجز دال نبود و ناخورش

و در وقت که بعبیت  
 فرمودند از بخش  
 نصف و گاهی لقمه  
 و قشقه حصه بگزاران  
 می نمودند و در وقت چار  
 ماه در لکنئو اقامت داشتند











اگر عوام صاحب را که کند بود فرمودند که بسیار  
 باطل است و این را که میگویند که صاحب را که کند  
 و این را که میگویند که صاحب را که کند  
 و این را که میگویند که صاحب را که کند  
 و این را که میگویند که صاحب را که کند

و توجه از آن جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام و جرات  
 بر گزیر گز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت و اجماع است  
 که اصل اصول دین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینها تنبیه و ارشاد  
 فرمایند شاید آنوقت که هیچ انکار در جبر قلب این ضعیف راسخ و ثابت است  
 بر آید تمییل آن سعی و کوشش کرده شود و جناب امام المحدثین سید المجاهدین  
 را در آغوش شریف خود تا دیر داشته و تقبیل رخساره و پیشانی شریف نموده  
 بشارت دادند که بروای فرزند ارجمند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال  
 با نعام و انضال خویش بر توارزانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام  
 المحدثین معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت انبیا  
 و انبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار رشته نمونه از خوارانیکداول  
 بدانکه ولایت مطلق سافج آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان  
 خویش را از سایر بندگان آنوقت بمقریب خود برگزیند و اثر برگزیدگی  
 آنست که محبت الله تعالی در جبر قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد  
 که اولاً از دنیا و مافیها اعراض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل  
 او اصلاً و مطلقاً محو و معدوم گشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جویا  
 قربت الهی و معنی مرضیات او سبانه نوعی منبک و مشغول و مشغوف شود  
 که عوام الناس او را محنون و دیوانه پندارند از اینجا است که شخصی از تبع

و السلام رسیدند خلیفان  
 ای نبوت سیدید بنی فین  
 می گفتند که اینها را که میگویند  
 که از طریق عقل و ادب و شریعت  
 بیگانه و منحرف و آتاکه  
 ۲۰  
 مدحی الله عنده شام  
 مجازیدند بلاشبکه کافر  
 منافق سیدانند کلب  
 منافق سیدانند کلب  
 جواب سلام ایشان بخدا  
 خداوند پس صاحب ولایت  
 خداوند پس صاحب ولایت  
 علی بجا به نفس و صیایم  
 علی بجا به نفس و صیایم

له فزین درین ولایت انبیا و ادیب ۱۱۱

و این را که میگویند که صاحب را که کند  
 و این را که میگویند که صاحب را که کند  
 و این را که میگویند که صاحب را که کند  
 و این را که میگویند که صاحب را که کند



و جامع مومنین را سید و زکوة و خیر و برکت  
الغواب و عطف و تدبیر و ابل مجلس  
بیجا عت او متوجه نباشند  
و این را در اصطلاح فقهاء  
قرب الغریض خوانند  
و در تزیین القرآن باشد  
این قریب را از مجمع مراتب  
الغواب و عطف و تدبیر و خیر و برکت

القرآن باشد و باصطلاح صوفیه صافی رحمة الله علیه جمیع این اعمال را  
 قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در حذر قلب او محبت الهی چنان  
 جائز گرد و منزل گزیند که اثر ایشان که مفاد آیت کریمه لن تنالوا البر  
 حتی تنفقوا مما تحبون و حیات مرضیات ابرار که در شان انبیا  
 علیه السلام که مفاد آیت شریفه و انهم عندنا لمن المصطفین  
 الا انما که شرح آن در دیگر آیت کریمه و لکن البوص امن بالله  
 و الیوم الاخر و الملائكة و الکتاب و النبیین و اتی المال علی وجه  
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی  
 الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم  
 اذا عاهدوا و الصابین فی الباساء و الضراء و حین  
 الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون بمال  
 تفسیر تفصیل بیان فرموده اند در صورت و معنی آن شخص جلوه شهودی  
 و شمس دهد در این خصائل حمیده و سجایای پسندیده بالکل  
 ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و بهواره  
 درسد و هدایت خلق و نصاب مجربین و ناسقین و اجرای و اقامت  
 و ایض الله و احیاء سنن انبیاء و المرسلین صلوة الله علیه  
 اجمعین و مجاهده با کفار و تادیب اشرار و تعذیر گنهگار و اکثر در مجاهد

ولايت اعلى  
ذلك فضل الله ذو الفضل  
من شفاء  
القطيع بعد اختتام  
پرايت انجام المومنين  
سيد الجابر بن اكيد

FI

تمام و تقید مالا کلام از یاد  
فرمودند که محل سکونت  
خود رفته اقامت گزینند  
و این اشغالها که تعلیم کرده  
ام بعد صلوة خمسہ سرگرم  
و مشغول باشند خصوصاً  
بعد نماز

بجمله قديم که در آئينه کمال  
موجود در امداد و اشاره  
قصود و تقصير  
قاضي الحاجات پيچيده  
والحال و ضراعت بخير  
لوح بباله  
وابتات و توجه قلب و  
و تمثيل و در زلف  
بعد نماز و در عظم و در پنج

فانضی الی  
فصورک و تقصیرک  
یار و اشارہ

والجاء دفعاً عن عتق بغير  
لوج بغير عتق

و اثبات و توجیه قلب و  
و نمایی و

جود مانا زلف و عصمہ ہے  
دور از رخ فانی



این کتاب مستطاب است  
در آخر کتاب هم اط  
مستقیم کشاید معنون  
میفرودند اولی و ثانی  
در جات در فرودش بوده  
فاننا آثار ترقیات و علو  
بعد از آن یوما فیومار انا

علی العموم اخذ نبوت فی  
 ایشان است و ملازم ایام  
 تا آنکه شخصی بجای نبوت  
 دیم ناس و دیگر اقسام داد  
 که از این چنین داده ام  
 حضرت ایشان که در هند  
 و بعد از او پیش روی

و کسوت عبارت فیض اشارت آن از هر دو خلیفه راشدین جناب موصوف  
 است در خاتمه کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رساله بجلوه ظهور  
 می در آرد که اول و افضل آن معاملات این است که حضرت ایشان جناب  
 رسالت مآب را صلوة الله و سلامه علیه در مقام دیدند که آنجناب سه  
 خرماب دست مبارک حضرت ایشان را نهند بوضعیکه یک یک خرماب دست  
 مبارک خود گرفته در دهن ایشان می نهادند بعد از آن که بیدار شدند از آن  
 رویه حقه اثر ظاهرو با بر یافتند و همین واقعه ابتداء سلوک طریق نبوت  
 حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجهه  
 و جناب سیده النساء فاطمة الزهراء رضی الله عنهما را بخواب دیدند پس جناب  
 علی مرتضی ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشانرا خوب  
 شست و شو کردند شل شست و شو کردن آبله و طفلان خود را و جناب  
 فاطمة الزهراء لباسی فاخره بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس  
 بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و عنایت  
 ازلی که در ازل الازل کمون بود بر منصفه ظهور و عنایت رحمانی و تربیت  
 یزدانی بلا واسطه احدی مشکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع  
 متکاثره بی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست  
 ایشانرا بدست قدرت خاص خود گرفته و چیز بزرگ را از امور قدسیه که پس رفیع

آن شخص پیش از نبوت  
 الحاح کرد حضرت ایشان  
 بآن شخص نمودند که یک  
 دور در توقف بایستد  
 بعد از آن بر وجه مبارک

وقت خوابند و آن  
 خوابها را بوضوح  
 بنابر انفسار و استیذان  
 بجانب حق شواهدند  
 و عرض خود را که  
 از بندگان توانستند

و بعد از آنکه باین  
 دست گرفته و در  
 درین عالم دست کسی  
 میباید که باین  
 مخلوقات حق نیست  
 پس در آن عالم خلق  
 است از انظر حاکم  
 چه بدست نبوت





برادر این چنین میگفتند که  
 یکین موسی همان را  
 خدا از قصص تضاوت  
 بر روی غل بلوه که  
 در دست از غل بلوه که  
 در دست از غل بلوه که  
 در دست از غل بلوه که

همین معنی عصمت ایزدیت بدین گونه آیات بسیار بار بپایه اولیا هم شود گاه گاه کنون نقش مطلب بلوح بیان تو این نقش را دام تسخیر دان نخستین از ان عصمت انبیا بتفصیل این را بیان میکنم	همین حال دفع بلا و بدیت شود بر سر انبیا آشکار که محفوظ مانده از غول راه نگارم تو نگار بر دل ز جان چه تسخیر نوعی را کسیر دان که تائید حق باشدش رهنما به تمثیل و شرحش حیثان میکنم
--	---

### حکایت موسی علیه السلام

شنیدیم که همواره موسی الکلیم ز فرط حیا آن نبوت تاب بجز چهره و دست پایش که گروه یهودان خانه خراب ز بهتان یک آتش افروختند بگفتند موسی است معلول پس عجب گونه معیوب پیغمبر است شنیدیم هرگز نه در عمر خویش	سقی الله کاسات فوز العظیم نیسکند گاه از تن خود ثیاب ندید از تنش باز دیگر بے که بودند دشمن بعالی جناب که زو خانه دین خود سوختند شود بعد یک چند مقتول پس حذر کردن از وی بے بهتر است که پیامبر خورد ز نیگونه ریش
--	--

بیک سنگ بنیاد آن کجاست  
 چهار غل غل غل غل غل  
 همین خواست با جگر زنگ  
 حکم خداوند جبار فرود  
 جان سنگ آن جاج جاج جاج  
 چنان خود را آخاسته نمود  
 کینی درون بود غی درون  
 موسی چنین دید درون  
 عصا را علم کرد بپای عمود پاک  
 ز تن عصا سنگ برگرفت  
 بود او از زنجیر بگرفت  
 از ان جلا برود و برود  
 ندانم چه گویم که چو آن  
 در آن سنگ درون چون از آن  
 که نشسته در آن قوم درون  
 در جنت نشسته آن همه درون  
 که بود تشنه بال صا از غل  
 نه نه از آب و نقل و غل  
 که این است تائید رب العلا  
 که آید بجا عظمت انبیا

که تا خارش نسوزد و بدن  
زخم و دود در آن دم گرفتگی  
بوی مصطفی علیه السلام نگیرد  
نشیند و دود که از آن نگیرد

تعمین حکایت است

بیابشوا کنون بیانی دیگر  
 بیابگذراز دجله رود نیل  
 پئے بیت قصاص و سوسے شام  
 چه میجوی انجیل و تورات را  
 بیا از زمین سوسے چرخ برین  
 محمد شهنشاه اقلیم جود  
 شفیع همه آخر را اولین  
 بلا شبه گیرد بر روز قیام  
 زانا فتناست تا جش بر  
 بود و الضحی المعزری او  
 به بیت الصمد شمع افروختند  
 ز نقد او بیرون درود و سلام  
 حکایت کند راوی حق پرست

۲۸  
بختند بانشاه تزار گمان  
که تو چو ما اندرین دارم  
بر منم نیگاردی می پسند  
بخت گفت اینکار ناپسند  
باید به مجمع بر منم نشان  
باجه شوم آید

ازین کار بالطن فخر است  
ازین حرکت خاص است  
ازین انشای کویاوند خند  
ازین ازین مصطفی کریم  
ازین تقی و بهوش و الو  
ازین سبب است افتاده شدیای  
ازین سبب است افتاده شدیای





که این بر سر کوهی است  
قدحست از سر کوهی است  
ای بر سر کوهی است  
برین توده خاک و دود  
وزیر ارشاد شاه باد  
پدره ساقی شاه باد  
سند و خبر و ابود بخودی  
مرازه که این آتش تظار

چه گویم از آن فیض و انعام عام  
من از دیگر این حال شنیده ام  
چه مغن و چه سیف و چه عبدالرحیم  
چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان  
چو دیدی ملک کرم را دیش  
ببانک و پشه دست برویش بین  
ز بند و ق بازی اداسه عجب  
درین باب گردوی آرد کلام  
برین توده چرخ گریک و تیر  
بزد کسانش بود بیگمان  
تو بهر تیر او تیر تقدیر دان  
اگر نیزه بازی کند آن دلیر  
ز خنجر چو بازی کند در صاف  
جدا گانه در هر فنی یک فنی است  
چو از گفتم مدتش ست بیش  
مرا و را بودا بلغ الوصف نام  
علی خیز بردار دست دعا

کز و بر دلکهر رویه یک غلام  
بچشم خود این ماجرا دیده ام  
نگردند زین گونه او را رسم  
که این بچو کوه ست دیگر خان  
بدیگر فنون بین تو استادش  
اگر مردی خیز مردیش بین  
فرنگی است انگشت حیوت یلب  
سبدل کند صبح عمرش به شام  
ز ند خیزد از تیر او صد نفیسه  
کباده کهن کوزه پشت آسمان  
نخل زان سپر هاسه تدبیران  
صف مریه گردد از عمر سیر  
برآرد دل کوه از راه نات  
ولیکن مبر از ما و منی است  
نخل گشتم از حسن گفتار خویش  
وزیر محمد علیہ السلام  
بدرگاه آن و اهب کبریا

در سر کوهی است  
مغنی بر سر کوهی است  
مرازه که این آتش تظار  
مرازه که این آتش تظار

ظفر بیکر ذواب بالجناب  
محل القاب قاصد الکفره  
والفجره بشد از کان الدین  
و جامع العلماء و المجاهدین  
محب الفقره و الفربار نافع  
الخلق و افر الاصلان  
ایمیر الدوله محمد امیر خان

بها در سقی الله تراه  
دجل الجنة مشوا  
در فواح صوبه دار الفیاض  
د صوبه مالوه تار باس  
زیده بجاعت یک کله  
لوار و پیاده ماسه پنهان  
ذاتوای صاعقه تار ازین  
لایها سکار آن دیار







و فضل بی بیان معلوم می شود  
 که اوقات حضرت سید سلیمان از وقت  
 طایفه صلوة و التماس غایت از وقت  
 که اوقات حضرت سید سلیمان از وقت  
 طایفه صلوة و التماس غایت از وقت

که رحمت بر بند خود و از دیرسان پس سید المجاهدین از لشکر مذکور که جز فرموده باره اختلافه  
 شاه جهان آید و رسیده بشرف مصافحه و معافه حضرت امام محمد ثانی شرف و مستغنی شدند و در غایت  
 واجب و تخم نشاکد از روی مادی صادره حضرت امام محمد ثانی که قبلاً در و دیه المجاهدین باره اختلافه  
 است ناظران این سال را که مقدمه ظهور و بروز تابش صبح ولایت طلوع غیر عظم خورشید است  
 است خبر دار سازم تفصیل این احوال بین منوال است که تباریکه سید المجاهدین از لشکر بصوب  
 دار الخلافه شاه جهان آید با رضعت فرمودند در آن شب امام محمد ثانی چنان خواب می بیند که گویند  
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه آله و صحابه و سلم در مسجد جامع مکه مسطور تشریف میدارند و خلایق  
 از هر گوشه و کنار فوج فوج و جوق جوق بجهت زیارت روان و خیزان متوجه شده اند و اول آن  
 همه کسان جناب امام محمد ثانی بدست بوسی شریف فایز و مستغنی شدند سید ابی علیه الصلوة و السلام  
 آنوقت عصا در دست میدارند و حضرت امام محمد ثانی میفرمایند که ای عبدالعزیز این عصاره  
 بستان و در در مسجد نشین خلایق برای یاری می آیند حال هرگز پیش معروض دار هرگز اجازت  
 بخشم بگذر اجاب امام محمد ثانی بوجوب فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم عصاره فیه جز  
 سجده نشینند و خلایق موفور و مشکافر که از هر طرف هجوم آورده استندان می طلبند و امام محمد  
 بخیرت سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم رفته حال هر کس معروض نمیدارند و بوجوب حکم شریف گروهی را  
 میگذازند و گروهی باز میدارند صبح گاهان امام محمد ثانی بملاقات حضرت علامه علی شاه کاز جمله  
 خلفاء حضرت شمس الدین شهید که مشهور بجز انظر مروج اند رفته این رویا بیان نموده  
 تعبیرش خواستند سید علیا رحمته پاسخ گفتند که طر فاجرا و عجب حالت که صاحب یوسف

و فضل بی بیان معلوم می شود  
 که اوقات حضرت سید سلیمان از وقت  
 طایفه صلوة و التماس غایت از وقت  
 که اوقات حضرت سید سلیمان از وقت  
 طایفه صلوة و التماس غایت از وقت

و فضل بی بیان معلوم می شود  
 که اوقات حضرت سید سلیمان از وقت  
 طایفه صلوة و التماس غایت از وقت  
 که اوقات حضرت سید سلیمان از وقت  
 طایفه صلوة و التماس غایت از وقت

و فضل بی بیان معلوم می شود  
 که اوقات حضرت سید سلیمان از وقت  
 طایفه صلوة و التماس غایت از وقت  
 که اوقات حضرت سید سلیمان از وقت  
 طایفه صلوة و التماس غایت از وقت











[illegible]

ایشان باین کثیره منقضی شده بود در وقت افزای قصبه ای بریلی که سکن بلوف و مطن  
آباد و اجردست شده تشنگان تیه فراق را تاب زلال ملاقات خود سیلاب و کامیا  
ساختند درین دور و سیر با آنکه زیاده از مقدار کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند  
گاهی صید و گاهی دوسد در هر منزل مقام مجتمع شده دوشه سه روز بعد بعبت  
کردن همراه میمانند و یومیه سیانغ نذر گاهی بشت و گاهی هفت رو پی می آمد که خورا  
این جم غفیر و انبوه کثیر میشد با آنکه در آن وقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای  
تقطعیلا سی بشت بود و پنج آثار غله خیس و نفیس یک رو پی می ارزید بنا علیه چه  
میرید مولوی محمد یوسف صاحب که دارنده حضور پر نور بودند همه را یک جنس طعام حکم آن  
عالی مقام نه باز از خریدن حواله الیایان خلص میفرمودند و حکم حضرت برایشان بتاکید در  
اول روز شده بود که هر طعام یکجا پنجه از دیگها آورده تفار پاپر باید ساخت و چادری  
بزرگ باید انداخت بر سر تفار آمده بکف کافی خود جمیع طعام را ماس کرده دعا  
بنوی علیه التحیه والسلام اللهم هدیة و بامرک فیه که در اکثر احادیث صحیح  
قرات فرموده میفرمودند که بعد ساختن طعام علی السویه بهر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود  
اکثر اوقات طعام باقی میماند و حیانا بهمه میرسد و باقی نمی ماند و هرند او شاد و صبح و ساهم  
صبر و خواجه طایغی بخوی لایق برای این کار میگویند مصرع فراخی بدو دخت تنگ راه  
در حین نزول اجلال آن بایه فضل و کمال رسد بریلی اگر چه آن انبوه نبود همین بهشت  
چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده شانزده زن و ذراری و عیال

یاعبادم که در بام است بندهم  
 دوران سلاک مشکب بودم  
 بنو تو از یک بندهم زبید و دود  
 ایام شدت بر شکار و نوزل  
 اسطاد در ساعات یس و نهار

مفهوم آنرا که می گفتند  
ابواب السماء بجای خود  
و جریان سیول در آودیه  
و سیلابین که ارض را زوی  
منطبق گفته که یاد از خبر  
او در دیوت شین

و یکدیگه بیسبب عنایت فرمود  
 چون چراغ میسر بود و غفلت  
 از تیرگی که در غفلت است  
 فوقی بعضی از اینها  
 که یکدیگر دیدیم  
 و در هر یک از اینها  
 که مانع از خروج بود و از شدت جوش  
 از تیرگی که در غفلت است

طاعت نمیدارد و خدا را بحق قزاقی که میان ما و شماست تیر دعا از کمان همت و الابرتشا که  
دو سه روز این ابر بطن شود و قوت لایموت مایان درین بی سابی که ابواب خلیات  
و اسباب من کل الوجوه مسدود و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطن جمیع یاران  
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجام مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب  
الاعوان سلسلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و بکمال  
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمت داعی و سائل شدند که تر از ساعت بخومی نگذشته  
بود که بقتلاً نقاب سحاب از روی جهان آلاهی عروس طهتاب براقاد و تمام ساحت  
فلک چون دل عارفان خدا دوست مصفا و منور گردید و برونائی آن عروس پرده  
نشین لای تابدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پا در فلک و دوازده ساخت  
آنند و الا که ایند...







فیما بین انقیاد الیک یا بنی اسرائیل  
 به طاعت مستقیم و منتهی از خود  
 که انچه بدوش بعضی از ایشان  
 هم آتش را دیدند زنده و  
 طاعت آن موعظا الحی و  
 ملائکه البری این بود که  
 سلامی آن نمود که زبان  
 گوید که سلام بر شماست  
 و در وقت نایب عالم سلیمان  
 از یک دیو هم در حق ایشان

حیات و قسم است حیات روحی حیاطانی و طعام دنیوی و حیات دنیوی و ملک  
 و متقی حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است بسبب حیات اخروی است  
 پس بدانید و آگاه باشید که بعضی اهل امر آلهی که مخصوص قرآن و مرسوم و یارید الانسر  
 و الحان است اهل دیار که هندوستان است خصوصاً شرفا و نجاد اهل غافل و از  
 سخط آلهی نهایت جاہل و بیخبر گشته قاطبہ ترک نموده بلکه فاعل و عامل از اصیوب  
 مطعون انگاشته رسومات ہندیہ را پیش نهاد و خاطر ساخته در تیرہ ضلالت سرگردان  
 گشته بیکطرف و براه نمی آرند و منافع و مضار آنرا با آنکہ مملو و مشحون از حکمت بالغہ  
 است برابر خس نمی شمارند بجملة آن متروک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان کہ مضمون  
 آیت کریمہ است و آنکو اایامی منکم و الصالحین من عباد کہ و اما آنکہ  
 الی آخر کہ انشاء اللہ تعالی و جملہ و قوت اجر اسے این امر را اول بر خود و اہل بیت  
 خود میکنم اگر بفضل و سجاۃ شاہد این مطلب و عروس میانکار این مقصد از احتجاب  
 قوت سند را بی ظهور و بروز خواهد گردید و بفعل خواهد رسید آن زمان مقلدین را اما  
 خواہم ساخت الحال بدیگری شکلف نمیشوم تا دور و عید اتا صردن الناس بالبرہ  
 تلسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام با ختام رسانیدہ داخل دولخانہ  
 خاص گشتہ با حضار محذرات خود و مستورات عشائر و قبائل خویش کہ بشرف بیعت  
 جناب فیض آب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرمودہ بمجلس  
 حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواظبت و اجتناب

جلس دینم کرد و بیک سلامی آن  
 بود کہ هیچ ادم آلهی حق بین  
 و لایحیب فوین من فیض الرحمن  
 سر نمادہ خندان در میان اہل  
 آرد و از سہیبات نام کرد و بان

۴۴

محترم و محتجب با بیو  
 کہ از تصور آن خاطر  
 و در شرفا و نجاد  
 با چیل و در شرفا و نجاد  
 ان خبری است بر نکاح  
 مانای برای بیوگان  
 بدو کہ جوان باشند و با

آن قبیح قبیح و افش شاہی  
 سر عند اسد کفر و شرک است  
 می بینانند و احادیث را ولی  
 باز زری انکاشتہ و زانیہ  
 فاسقہ فاسقہ و فاسقہ فاسقہ  
 صیوب و طعون و شیار چشم  
 ریشیان زنده و زکوین  
 ایشان خاصہ باز و اوج طعن

کون و مکان  
عالمشان بام خالق  
ظهور کرامات آن  
باید الجا بدین و  
در خاصه شیعیان  
صدر جنت ناب در شوش باد  
یا آتی باغ رضوان جلاش باد  
لن زین عالم کوار باغ  
داد باغ از سماوات ندا

دایما غنچه ایش خوش می نمود  
داد جاگیرش مزید از مهرش  
همچو سید مرشدش پنداشته  
روز و شب میداشتی شادش مدام  
آن شبیده نیز از حکم قضا  
بعد از ان جام شهادت را چشید  
مرد می یا بد شهادت از خدا  
استقامت ساری قیدش شنو  
شد هوید ایک بیک آنار فوت  
لیک ذکر قلبیش در جوش بود  
می نمود آن مقتدا س محنات  
آمد اینک زود تر تحریر ساز  
آمدی اندر نسا زان دین پناه  
تا دم آخر سرش وقف سجود  
کان عقیقه از جهان رحلت نمود  
شد بخت همنشین فاطمه  
خواستم از طبع خود تاریخ سال

آن وزیر اعظم در یاسه بود  
رشک ابرهین آمد چون کنش  
هم بنقد و جنس شادش داشته  
نذر در عیدین میدادش مدام  
ناگهان در شهر ثوبک آمد و با  
یک شب دیگر وزیر می کشید  
گفت پیغمبر که هر کو در و با  
گفتم این اجمال تفصیلش شنو  
طاقش چون طاق شد در مرض موت  
گاه بیوش و گاه باهوش بود  
دربدم تفتیش اوقات صلوات  
گر کس گفتی که مان وقت نسا ز  
او نیم ساخته از تکیه گاه  
استقامت راهی نازم که بود  
کلمه گویان وقت نصف لیل بود  
چون بخیر و خویش شد خاتمه  
قصه کونه بعد صدر رنج و ملا

شد و در قصبه نصیر آباد کربلای  
سید الجا بدین از عهد سلطان  
ایلایم شرقی است و آن قصبه  
الی الان مشغول بوجاهار و جلا  
۴۶  
سه جلد از ان روایت شد  
و مجتهدان گروه شقاوت  
پژده مولوی دلدار علی که  
آباد او پیشتر از عهد مبارک  
شاه هجده سید بنیان  
داشتند و از عهد مبارک شاه

دانشمند و خطاط دیوبندی  
کی و کس این ندید  
شهباز شهباز از عهد قاجار  
ای شاه مذکور با بین هر دو  
سیوات ساخت و اخوت باقی  
بود چون عهد بربان الملک  
ساعت خان رسید و داد  
ایشان بسبب خدمت سلطنت  
مجبور به بالاستقلال باشند

برای احسانت برادران خود  
 یا صفا بر سرید و آوازه  
 این شور و غوغا و ادالی کشند  
 خواهد رفت آن زبان تشنه  
 این فتنه آید به پیش تو  
 بنیان تا بوم القیام باقیاند  
 قتلندین مجتهدین بچندین

امارت خود تمسک گشتند اما ملی پرشده محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند  
 یک قلم صغیر و کبیر برناویر بر معانی صد و پنجاه و سی و چهل نگید اراضی مذہب قدیمه صحیح  
 خود به مذہب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بجوی خود گشادند و غلو  
 تعصب دران گروه خسران پژوه بیشتر از پیشتر پیدا شد بمعاینه مخالف مذہب رشتہ  
 بلادری را قاطبہ انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه باجراست که آن زمین نفیر  
 آگین را اگر نمونه مکہ معظمه گوئیم رواست جہت آنکه سید المجاہدین تحقیق کہ خلیفہ و وارث  
 سید المرسلین است ازان زمین برخاسته و حکم آیت و کذلک جعلنا کل  
 نبی عدا و من المجرمین و کفی بزدک ها حادیا و نصیر اجمتہ ایشان دلدار علی  
 کہ تخم رفس و شیعہ گری کہ در باغ ہمیشہ بہار ہند و ستان رنجیہ بمسد و راشت ابو جہل لعین  
 و عقبہ و شیبہ نشسته ہم از انجا پیدا شدہ و چون شہرت سید المجاہدین خورشید و کائنات  
 اطراف انام ہند و ستان را بانوار ہدایت و ارشاد روشن و مستیز نمود و دید و شنید کہ  
 از ہر چہار جانب خلایق بشما خصوصاً علما و فضلا و سادات و پنجا احرام انقبلا و الاحترام  
 بستہ از منہل فیوضات سیراب و کامیاب گردیدہ بعضی زانفت اختیار نمودہ و بعضی حرم  
 وطن کردہ میر و ندان مجتہد مع اتباع و اشباع خویش خفاش در این انوار محروم و  
 بی نصیب گشتہ انگشت وار بر نقل بغض و حسد می طہید جز این چارہ ندید کہ باخوان  
 اتباع کہ ساکن قصبہ مذکور بودند تا کید تمام و تقید الکلام ارقام نمود کہ درین محرم  
 بہرگونہ در محلہ سنیان چنان شورش بایزگیخت بلکہ خون و دوسکس باید رخت بالقیام

۴۷

افعال و اقوال با نظرات  
 درخانہ خود با ساکن باشند  
 و الایاری یک روز در قمار شر  
 و باغات قصبہ مستم شویند  
 حکم مطلق مجتہد و والی درین  
 سال بیہنمونال مانند گشتہ

بید الخا بین روانہ سافرت  
 منشیل از انجا سید  
 منشیل ای بی بی کہ فاضل  
 منشیل از برادران فاضل  
 و مضطرب دم ایچہ گریہ  
 بنیان دست و پا چنڈہ  
 ندنم ای فوش خواہد بود  
 دہر کم احم و مستمض خواہد

بخت ازین فتنه زانگاه  
 قوامان و جوانان بسیار  
 بکشتن و کشتن و کشتن  
 سیدار جانب مشرق نصیب  
 از دیر و دیر و دیر  
 از غایب و غایب و غایب  
 و درین فتنه و فتنه و فتنه  
 و درین فتنه و فتنه و فتنه

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران مومنان از راه شفقت و عنایت پیغام دادند که زنهار  
 بتدعین مضلین را در محله خویش آمدن ندیند از شام گاه روز موعود انشاء الله و دود  
 با مخلصان و تابعان خویش از اینجا امتناض نموده برای شرکت شما یان خواهیم رسید و از  
 عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل خمس الاوقات جهاد و قتال فی سبیل  
 درخواست میدارم از قوت بفعل خواهیم آورد چون این آوازه الهی بر می و ساکنین  
 قلعه آن مکان و انعامان جهان آباد که اکثر مردان آبا بی آنجناب بودند بگوش ایشان  
 رسید وقت عصر که فدای آن حضرت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالیشان  
 و سلج گردیده بر نافت پیوستند نماز عشاء و قصبه رای بر می داد فرموده آن عالی تبار با بقار  
 جان شاکر که اکثر پیاده و بعضی سوار بودند روانه نصیر آباد گشتند قبل از دیدن صبح محافین  
 در طیاری نشان و علم و غیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و درخواست  
 اعوان و انصار مشغول و مشغول و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شدند  
 دست از جهان شسته و تودیع خانان و زن و بچگان نموده هر یک با قرهای خویش وصیت  
 کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود با بیجا جات و دعاشته مستورا  
 مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلمه بیانک بلند تره گویان و از  
 ضرایح کا و نه که فی الحقیقت هنام است اعانت و نصرت جو یان و همچنین مخدرات و  
 پرده نشینان سنیان بر بصلهای خود نشسته بعد ادای رکعتین سجد و دست گرفته بدرگاه  
 غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکرین کمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

چون متصل شدیم می بیند که  
 سید المجاهدین کمال بیجا جات  
 پیاده های بسیار تکرار گویان  
 و در میان می آیند مخلصان  
 این فتنه یعنی دفت لاری

در این فتنه و فتنه و فتنه  
 در این فتنه و فتنه و فتنه  
 در این فتنه و فتنه و فتنه  
 در این فتنه و فتنه و فتنه  
 در این فتنه و فتنه و فتنه



و باید واحدی چو خورشید  
 باطل نمود باطلی باطل  
 بکنند ساختن از قصبه از جیش  
 کاند نیازم بر کایت آن امام  
 حال بیاض که بیک قدم شریف و دل  
 قصبه در نعمت و داری از قصبه  
 بیاد شاه جاری بود و باطل  
 از دست خود و ترک ساختن

بسجین و کبرین با وقار تمام رونق افروز قصبه شده اول مسجد جامع تشریف آورده  
 بدو گانه تجمیعه مسجد مشغول شدند بعد ادای نماز در هیون مسجد که گویا بر رخ بین سی و شصت  
 است همان طو مسلح و مکمل نشسته اولاً تمام همایان را فراهم نموده بتاکید و مبالغه ارشاد کردند  
 که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس دراز نکرده باز دایره  
 اعتدال بیرون نه نیند و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما بمجادله  
 و مقاتله تن درزند پس بعد ساعتی بزبانی شخصی من و معتبر پیش پیمان مخالفین بنام  
 فرستادند که یک یک یس از هر محله اگر بملاقات ما که مهانیم آیند بعد از سلام در پوری  
 شخوابد شد و اگر مضایقه فرمایند اجازت دهند که بخدمت شمایان سرت و شادمانی حاصل  
 کنیم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش مرسل الهی رفت مانند کفار فجار که منکر رسولانند  
 بشنیدن پیغام بر آشفتند و پیاخ چنین لب کشاوند که از ان خارجی بگویند که ما را در  
 عین تعزیه داری انما اطهار خارج و مانع شدند اینک چند تعزیه و علم گرفته حسین و  
 حسن گویان را بی دارالسلطنت میگردد و بواسطت محبتد لوی این فریاد و الفیاض  
 تا سلطان وقت رسانیده سزا این کرد از ان پهلوار که یزید با بکار هم نکرده در آغوش شاد  
 اغوان انصار شمانوخی خواهم نهاد که اثر آن تا بدامن قیامت خواهد رسید و عجت آن بر  
 دیگر خارج خواهد ماند بعد تمام این بازیانات و ترنات و اوایلا و حسینا بلند کرده و شاد  
 از بر نداشت و چادر مار افنی نموده دو سه علم و تعزیه خفیه سبکبار برداشته راه لکنو گرفتند  
 باقیانندگان را بتاکید گفتند که خبردار آگاه باشید که هیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیه نری

و بدین اقتضای ایشان  
 شدند چنانچه از غنای  
 فقط در روز باقی بود  
 عین بیگانه شد عین  
 عین بیگانه شد عین  
 عین بیگانه شد عین  
 عین بیگانه شد عین

۴۹

و حسب گفته خود عمل نموده چون  
 لکنو از اینجا به راه علم رسیدند  
 دوم علم خود نموده و در قصبه  
 قصبه از بیم انجمن حاکمان  
 لکنو لکنو بیوش از خود رفتند  
 غازی الین جبر که باطله چون  
 باطله سبکبار بود و سبکبار  
 سبکبار بود و سبکبار  
 سبکبار بود و سبکبار

باطله سبکبار بود و سبکبار  
 سبکبار بود و سبکبار  
 سبکبار بود و سبکبار  
 سبکبار بود و سبکبار  
 سبکبار بود و سبکبار  
 سبکبار بود و سبکبار

[illegible]

قضا و قدر را بین نوج و زوجه نیز آن عداوت بعدی همچنان و شدت داشت که تفصیل این  
اجال درین محل نهایت اشکال است و چون پرچه اینخبر را نائب مذکور ملاحظه نمود انارش در  
روغن افتاد ابواب مرد و آرزویش گشتا چون برسد خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان  
را که هر دو سنی بود و فقیر محمد خان منجمه میدان حضرت ایشان بود و غیره بنشانیان را نزد  
خود طلبیده مامور ساخت که شما هرگز سواران خویش بسر کردگی آخون زاده که متعینه <sup>نصیب</sup>  
نموده برآمد و سید احمد صاحب میفرسم و مبلغ دوازده هزار روپایا خزانده خاص خود  
برای خرج همراهمان شما میدهم و دوازده و سبانه با و صبار و انه باید نمود و بگوش  
سر کرده آنجماعت که آخون زاده بودند نهانی گفت که بسید احمد از طرفم نهانی سپام باید و  
که یک قلم و افضر که اعدای شما اند و بعد مدت کثیر برای ایشان دست یافتند و کشتن  
و بتک حرمت ایشان دقیقه از دقایق فرو نباید گذاشت درین باب اصلاً و مطلقاً  
از طرف من و نیب من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد  
از آخون زاده باید گرفت من بهر گونه متکفل و وکیل شما هستم مقصد و مطلب مراد قلبی  
نوالصاحب موصوف در آنوقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد برپا شود البته  
این خبر بانگیز خواهد رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود شاه تدبیرش  
از من خواهد پرسید و من بپاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر  
بیگم صاحب ضبط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخون زاده  
که در ترخیص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتقدان و که بسید الجبائی

در آستان بالا  
برکت و طعام ظاهر و بودید  
ایضا صد کس از وی تشییع نمودند  
نماز اشراق خلایق را بجمع  
فرموده از آن طعام نشانید  
بر کرده بجهه غروب بخوار شدند  
روزی از روزهای که کاتبان بودند

کرده در حوالی آن قصبه  
 ساخت و مفسدان قصبه  
 که آنجا نرفته و فساد و بالید  
 از آنان مشی گویند و در این  
 که عازم کلبه شده بودند  
 حشرات نشان میبختند و در سیه  
 ملاقات نمودند و چون مجید  
 را نبل در رسیدن آنجا گوش  
 زد و این قصبه را پاشه بود

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شبیه حاضر بود عجب گونه معامله رونمود که سید الجابری  
 قدری از آن طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و  
 حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیکوش شدند که شایان بخورید و ما را معذور  
 دارید بعد و سه ساعت این بخش خود را تناول خواهیم نمود مردمان حسب فرموده  
 عمل نموده طعام تقسیم کرده بخانههای خود رفتند بعد از مکث سیر مولوی عبدالباسط بجای  
 بانوه کثیر در محفل آن روشنفکر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من  
 دعا فرمایند که ادای حرف قاف از زبانم با حسن وجهه میسر گردد حضرت ارشاد کردند  
 که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از  
 مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من شکست نیست پیش من  
 بالفاظیکه در کوفات است متکلم بایده شد مولوی مسطور حید الفاط که عجز و وسط و صد  
 آن حرف قاف بود بر زبان رانند گاهی کاف عجمی و گاهی کان عربی بجای می گفتند  
 بیچگونه ادای آن میسر نگشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند  
 و برای دعا اول دست خود کشاده بآئین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا  
 فارغ گشتند مولوی مسطور اکر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در شای خود  
 طعام مراد حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب  
 ایشان با حسن الوجهه ادا گردید آدمم بر اصل قصه که آخوندزاده مذکور با نواج پیاده و  
 سوار بر جناح استعجال شتافته قدسوسی جناب والادریافته در اول مجلس شرف بیعت حاضر

بجای نشیندن مجید  
 رفته و حوالی آن قصبه پاشه  
 حال خواب از غایت خشم و حال  
 در جواب گفت که صاحب بودید  
 و چنانچه خود نشینید این زبان  
 فتنه که بلند گردیده و خوش  
 خوش آن که با فلک دوار و سیر  
 اگر از سوزش و حرقت آن  
 ماد صاحب در میان باغ و این  
 ریاست برقرار ماند از اداس  
 شکر کنم الهی بقیته العزیز زبان  
 نام و از عهده آن بیچگاه بر

نیای مجید با صناعی کلام  
 ملاقات انجام داد و چون  
 بخون دارم گشته و در آن  
 دغاف و بر ایشان اکر دیده  
 بسنیشان کمال شد  
 بسطیان نموده صد گونه  
 بلواب نکرده و با صحنای نکرده  
 دیکو نندن از نهادن و عیاد

آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم

باسید عالجناب و بهرگونه مصاحبه نمودن از سنیان عموماً و از آن قدوة الامجاد خصوصاً  
 بکمال تقصیر نموده بهمار از و در شتاب غصت نصیحت باد ساختن حاصل کلام چون  
 مستغنیان رجعت قهر می نموده وقت رفتن آه و ناله کاذب بود و وقت رجعت بالمر  
 و بلای نالهای صادقه مبتلا شده بخانه خود باز رسیدند بجز در سید آن خونزاده بهمار از  
 خانهای ایشان بجز اولی غلاظ و شداد بکمال جبر و توجع پیش خود طلبیده بآمان  
 موکده از آنها گفت که حکم حضور پر نور در باره آنان که صدر رفته و فتور دارند چنان  
 صد و زیافته که ایشانرا حواله سنیان بایدر ساخت و شاگو سپندان بچکال بخیال  
 بایانداخت اگر مصاحبه کنند ایشان دانند و اگر مقابل نمایند می توانند بعد اختتام این  
 کلام رئیس خویش آنها را پیش سید عالیتقام فرستاد ایشان گریان و نالان و اوایل  
 نمان بکمال زبونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بر بای فلک سای افتادند  
 و گفتند که ای برادر پرور کرم گستر مایان حیران و مضطر تائب و مستغفر از افعال  
 شنیعه خود با بجزت تو رسیدیم خدا را دست مایان بگیرد عذر ما بپذیرد آنوارت انبیاء  
 کرام و خلاصه و لاد ختم المرسلین علیه السلام سحبه رضیه عفو رحمت را کار فرموده از  
 خطا و جرم ایشان گذشته بکلمه کاتشریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو  
 ارحم الراحمین لب کشاده هر یک را بمعافیه و مصافحه نواخته فرمودند که خیر شما  
 در است که بر مکان دارالندوة خود غریب و اجمع گشته باز ناملازمین امر شیع و نهال  
 قبیح که از شما سر زده بشود و مواهیر خود مزین و متجمل گردانده و مهر قاضی و مفتی بر وثبت

آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم

آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم

آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم  
 آن را دیده بودیم و میبایست که از آن بگریزیم

کتابخانه عمومی و مطبوعه

بالتحقق انصاف آنست که  
 عبادی خود را بخوبی معلوم  
 که بکار است در تعلیم آن  
 و بیباید است و بایان عین  
 جهان ناواقی تا الیوم بنشینم  
 و این ازین حکم که بیان فرمود  
 چون محض است انصاف و حق  
 را وادی قوی ننهد و حق خود

عزم بالجزم نکنم نموده با مولانا عبدالحی و مولوی سمیع شمیم مع دیگر همایان یکصد و هفتاد  
 نفر بودند بکنه نور سیده بر شایسته حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حظیره آن مرحوم و مغفور در کاشی  
 که از بنا بر شاه مسطور برای آن امام نام تجویز کرده بودند در حل اقامت انداختند و در آن  
 ایام مبارک فرجام خلایق بشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضیلائی کرام بودند بشرف  
 بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه رسید با سید استماع و عظم و تذکر خلایق  
 کثیر از بزرگان و پیران وقت و میدان طباشیر صبح نیز تا زوال آفتاب در آن مکان وسیع  
 نوعی اجتماع نمودند که یاد اژدها هم محشر میداد چون آن مکان گفتا فکر و بوجاهم نهاندا و نهان  
 و دیوارها انبوه نمودند و در غرض محب حشر و انبوه مجتمع شده بود که یکتا از قلم در بیان میدان  
 بهجوم عموم تاب یکقدم برداشتن بنیدار چون از آواکاز جمعه فارغ شدند علمای و فاضلان و فقهائ  
 که در بسطیزمین کس را عدیل خویش نمی پندارند و اکثر علما رشیده که تلازمه مجتهد مذکور بودند  
 باراده الزام و اعتراض متصل آن امام بهام و خلفا از وی الکلام بهر گونه بکشتا کش تمام  
 رسیده جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از  
 آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت و ذ النون اذ ذهب  
 مضاضاً بآقطن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت  
 سبحانک الا لایة نوعی لب یعنی آن کشادند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که  
 می پرسد فضیلائی و فقیهین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام  
 با هم گفتند که علم این علامه دهر و فرید عصر ضعف مضاعف مایانست بلکه حق حقیق

۵۳

برادر داده قصه کوه تیره و تیره  
 آیه مسنون الذکر و در شایسته  
 سید را بنجامین و است را  
 السعدن استقامت و است را  
 روزی بواب عتق و اصفیای بود  
 بیفتند نام بخبر کردن جانان بود  
 کمال ساجد و بجا است کرده  
 طلبه اشند حضرت بام و در خط  
 خود و در کس که شاکر و در خط  
 برود و دید و فرید بود و در خط  
 شب محل کون و بایست و در خط  
 رفتند بعد مصافح و در خط  
 به مجلس نشستند بسی انفعالی خان کاز  
 اجداد آن دولت بود  
 از علما و اعلام عاری و مهمل  
 نبود و در کس که از این  
 مذکور شد و در خط  
 یعنی آن حدیث الحجاب  
 شنبه من الايمان الزموا  
 مولانا تخلص نمودند مولانا  
 و هو بنی با سجاد بنیاد



دو ماه خانه دیگه را خندیدیم  
 خود را در آن در آوردند  
 خانه آبی خود را برآورد  
 و صادر را برآورد  
 بنای آن خنک را در آن  
 کلان برآورد  
 مدار که مقدار دو سه برآورد  
 از وقت اشراق تا اول غروب  
 طیارا خندید و جمع را نقابا خند  
 به بنجاه از پشت نقاب آورده  
 روزا حضرت مع رفقا بر  
 حاصل کام در دین بازده  
 معان و سطل خوام دین  
 مانگد مسافر ازین

خود توجیه گشتند آنحضرت بجهت توجیه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام آنحضرت  
 را که لا یمیان بضعة و سبعون شعباً اصلها لاله الله و فرعها فلان  
 و فلان و آخرها اماطة الادی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرموده که علم  
 و جابل آن محفل آنکشت حیرت بردمان نماده صد تحسین و آفرین از هر گوشه و کنایه  
 آخرش بعد اطعام طعام پنجاه هزار روپیه نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض آب دوسه  
 مقام بگفتگو کرده درین اثنا خلائق بیشمار از قسم گرفته و بنیابش بیعت مشرف گشتند آن  
 بغض خانه مسکن خود که رای بریلی بود معاودت فرمودند و چون سکونت خاص گرامت  
 اختصا ص سبب هجوم خلائق که بارادت بیعت خصوصاً نسوان که از چهار طرف هجوم نمود  
 بودند خانه حضرت نوعی ملو و شون گردیده که مزیدی بران تصور نباشد دران ایام  
 آنحضرت دوسه هفته بنجانه فیض آشیانه خود قدم رنج نکرده مردم شریف به بنار خانه دیگر از  
 خشت خام موافق بخت سنی حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین اراده آماده  
 گردیده دوسه سبیل و کلنج جمع آورده و آماده ساخته کلندی از آنها بردوش مبارک خود گرفته  
 بر لب مغالکی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن شغول گشتند بمایه اینحال  
 اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که میان خار مان راسخ جان شمار موجود  
 احتیاج تکلیف شریف درین مقدمه چیست حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنار  
 مسجد نبوی آنحضرت صلوة الله و سلام علیه نفس نفیس خود بهر داشتن خشتها و غیره است  
 بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام هم بدین عمل شرکت می نمودند بیاید و شریک

سافت داشت از با آورد  
 چنان درستی تنه آن درخت  
 بیجا نذر اغراق مقدار قدیم  
 او بود چون بنار آن بعد  
 افتادش هموارا خندیدیم  
 از با بدوش آورد سبک بکار

بعضی از اسباب نیکو که اگر از  
 این وقت رستصل خانم  
 قطع و برآورده اند باجی پلنگ  
 بنقله انقید رسافت بپنج  
 کرده نشو و یجا از قات خلایق  
 و رخت رستصل خانم زیانند  
 اگر چه کار شکل است حضرت  
 میخوانند جمله آن بر و سار

کفایت از این جهت که در این کتاب  
 در جواب طلب الهی و ملائکه  
 ان در این کتاب آمده است  
 در جواب طلب الهی و ملائکه  
 کفایت از این جهت که در این کتاب  
 کفایت از این جهت که در این کتاب

غایت کرده بودند و آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرکه را بدرجک نهاده می پنداشتند  
 که عندالاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند  
 چون آن درجک را بکشادند حسب الاحتیاج خود یافتند چنانچه در یکماه بمراة مستغنیه مبلغ  
 هفت روپیه و سیابگشت اتفاقاً در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود بود  
 عشار و تبار سجاد داشت تذکره این نقد متبرکه که بسیار می بل مجلس با هم گفتگوی میکردند که  
 فلان شهر فلان کن اسبب بهین نقد متبرکه بر تبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده  
 با سماع این بکلمات که از هر گوشه و کنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر  
 زبان بودند که یکبار متوجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همیشه صبا  
 خیال شما چیست والده صاحبخندان شده بعضی ساینده که از حصول آن نقد متبرکه  
 چند بار واقعه عجیبه و معامله غریبه معائنه کردم یعنی وقتیکه عندالاحتیاج بدرجیکه آنرا در  
 نهاده ام میکشایم موافق احتیاج خود از ان می یابیم حضرت با سماع این معنی بغایت متحیر  
 گشتند و سر بسجود شکر آبی نهاده بعد ساعتی برداشته فرمودند که ای صاحبه حال بچنان  
 که شمار پیش آمد مگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر مبلغان خواهد زد بلکه کسری  
 را که این نقد میدهم عندالاحتیاج اینزد منان از حاج با طوار گوناگون و با انواع  
 بوقلمون حاجتی اورامی بر آرد و لیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است  
 اناعند ظن عبدی بی با شما معامله ساخته اند و باین عروت و کرامت نواخته  
 اند والده مرحومه میفرمودند که شنیدن این تفسیر و تشریح از ان روز بطوریکه معامله با دیگر

آنجا نیست یکصد و هشتاد و نه نفر  
 و در این باب و کلمات آن  
 و دانسته اند و قطع این منازل  
 و علل از اول با مدار داده  
 سیدانند و نیز یکی از  
 ۵۶

و کفایت از این جهت که در این کتاب  
 کفایت از این جهت که در این کتاب  
 کفایت از این جهت که در این کتاب  
 کفایت از این جهت که در این کتاب  
 کفایت از این جهت که در این کتاب



از دست غدار حاصل نموده  
حضرت از بی بی در اندیشه  
در قصبه موردان را بیدار  
شماره روز و وقت گذشته  
کلی بسعادت یافت  
انجا با کج از نواده یافت  
آمده در دست مقام بودند  
انجام خطای بنمازیه حضرت آن

اگر بفضل الله تعالی در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول  
دین است محروم و بی نصیب خواهیم ماند و جهاد که بنجله شاخهای اسلام است باصل میوه  
و سعادت نتوان کرد احوط و احسن به آنست که اول حج ادا سازیم و آنگاه جهاد و قتال  
بر دایره بدرین عزم با مجرم چند نشو و طاع النور بنام ساکنان دلی و پهلوت و سهارنوپر  
مستلزم طلب ایشان بلای کج آماج نگاشته و مولوی محمد اسماعیل مغفور و مولوی میرور  
عبدالحی را که برای آوردن قبایل مامور بودند حواله نموده خصمت آن نواحی فرمودند و  
چون این نامه سعادت شمامه با الهامی آن بلدان بوساطت این مرسلان فائز گردید  
آنها باغ و عمار و غیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخانات شاه جهان آباد  
بخدشت آن هر دو خلفای شادین حاضر گردیدند و هر یک عزایض خود با محتوی باقی  
سعادت این خیر آن محضو را قدس اعلی نگاشته فرستادند درین اثناء مکاتبات  
الامالی کانپور و کوره جهان آباد و کجوه و فتح پور و قصبه دلمو بطلب آن امام بهام  
بضراعت و التجار تمام فرستادند درین وقت مولف این رساله بقصد نصیر آباد بود و فرمان  
سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود شتاب بقاقله المطن کن که اراده سفر کانپور  
دارم و واجب است بسعادت آنکس درین دور و سیر زده کرده است باید که بمجد و وصول  
این رقیه خیر صمیمه بلا توقف و تسویف روانه این نواحی شوی بمجد و وصول صمیمه که است  
شومل چون بخدشت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متهم است که بعد از آن  
ماز فخر ما اشراف و بعد از آنما عصر تا مغرب خود را از غمشینی با سعادت و مغذ و زنداکی

از دست غدار حاصل نموده  
حضرت از بی بی در اندیشه  
در قصبه موردان را بیدار  
شماره روز و وقت گذشته  
کلی بسعادت یافت  
انجا با کج از نواده یافت  
آمده در دست مقام بودند  
انجام خطای بنمازیه حضرت آن  
۵۸  
امام اعظم سعادت شادین  
حاصل نمودند از انجا که  
کرده وضع بر ایشان  
و چنین خلق کثیر زیاده  
از شای تا بگاز و بیست  
نوده کامیاب و زیاده  
نشدند بعد و مقام عظیم  
زنده و بیدار کانپور رسید  
بر کسان سید محمد حسین  
بناشایان گذشتند و در آن  
خطای بسیار از غمشینی  
و بسیار از غمشینی  
و بسیار از غمشینی







چنانچه نام آن حضرت میشود شناخت  
 چنانچه اطفال و عیال خود را در دنیا  
 بگذارد و از چنین مقصدی غافل  
 و غلبه بلیغ آنرا در خود میباید  
 و حقش که بسبب وصول آن  
 و بختش در میان دریاها  
 خندان خندان ایشان را در دوزخ  
 کردی بود و از این که از چنین

خداوند ابی ابن کعب تشریف آوردند و بعد سلام شربت دادند که ای ابن کعب مرده باد ترا که  
 این در متعال مرا مرز مود که یا ابی ابن کعب و در قرآن کن ابی از ان حضرت پرسید که این حضرت  
 این در متعال تصریحاً نام مرا گرفته است چنان رسول ارشاد کردند آری ابی ابن کعب رضی الله تعالی  
 عنه از غایت سرور و وفور سور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خون  
 شادی برگ بود مصرع از کریمان کار یادشوار نیست به آدم بر اصل سواخ و نگارش  
 حالات فیض سمات آنمندان که امارت که چون مدت یکماه در خاد فیض آشیانه مقیم ماندند و اول  
 اهل بی و نواهی آن با قبایل و عشائر مقدار و وسعت و چهل کس از ذکوة و اناث اطفال  
 و دزاری به نیت حج بجنور و الار رسیدند و هر کس بر چه از قسم زاد راه همراه داشت پیش  
 آنحضرت نهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمو و نصیر آباد و جالس و غیره مجتمع گردید  
 بخدمت و الار رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب بعضی فرزند او و حید او و اگر کسی  
 با قبایل و دزاری که به نیت بستند و والده ماجده جامع این رسالعه هر چهار پسر خود  
 باز و اج و دزیت ایشان کلمه اجمعین رفیق و هم طریق گشتند و چون ابتدای این سفر  
 وسیله الطفره در حینیکه آفتاب در برج سلطان که عبارت از ماه ساون است جادداشت  
 قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری سمت مشرق بندوستان که عبارت از  
 ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود و روزی از روزهای بفرشت محالست مشرف  
 گردیدیم و سلام کرده ششم که حضرت پرسیدند گویای طاعنم معیت داری عرض کردم  
 که البته میدارم فرزند او و حید او فرمودند که چون سه برادر شما با از و اج و اولاد مع والده

بر این نوع تقدیر اگر چنین  
 شنیدی که گم از بویه خنجر  
 سندان از قراض و در دهم  
 سال خواب حج و عمره و زمام اعمال  
 تمام قوم و مکتوب خواهد بود  
 و شربت شهادت که جویایان  
 در اسلام یار و طالب و یقینی  
 دوست دار و دواصل و یقینی  
 گشت بسبب و ایمن که مستوفی  
 بود و حج جواب ندادم و از بعض  
 شریف و فاضله بدیدار میباشی  
 گفتم و دوست دارم و از این گفتگو  
 نماند شربت بود که گشتی در خواب می  
 دازم و از فرقی که نامش از شمال تا  
 جنوب بطریق که نظم شما میشود و قاری  
 بعضی بعضی دیده میشود و در شمار  
 از غمناکات و عیال و انصار  
 دلوک و اطفال و غرض نمودم و  
 ناپدید است از زمین و نواهی  
 مضمون آیت که می بیند زحاک

قاعاً صفاً صفاً تری فیها عوجاً وکلاً امیاه چون کف دست مرئی میشود و بجا صله  
 دو سه قدم و تمام زمین هزاران آبیار معین یک گره دو گره ملو از آب زلال صافی بی کدورت  
 مسانه میشود با تنقی از غیب که شخص او مرئی میشود و مره بعد اولی و مره بعد آخری  
 سید بدبین که این زمین بر سر و آب بسان کشتی است در قبضه ملک و خالق آن اگر  
 خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیت لحد انا حلقنا  
 خسرانهم فی الفلک المشحون سودی میازد بشا بده این معامله غریب و ملاحظه  
 این واقعه عجیب سر اسیم از خواب برخاستم و بجنور اقدس و الار سیده بعد از اسلام  
 عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر بهایون بهر گونه  
 خواهد شد جناب فیض آب خندان خندان و مسرور و فرحان دست شریف بردوش ماین  
 نجف نماده فرمودند که انکار آن روز و اقرار امر و زرا سبب و باعث چیست بنده  
 خواب خود را عرض کرد و آنحضرت فرمودند که بر مچو شمایان اگر همچنین تا زیانه ادب و موهبه  
 فکوره شود رجوع براه راست هدایت متعذر و مشکل گردد و بدو توبه سفر کن حال الامر  
 سلخ شوال المعظم سه یکزار و دو صد و سی و هشت هجری بهیت چهار صد کس که اکثر از ایشان  
 متاهل بودند از قصبه رای بریلی عبور در یکاسی نموده مقدار یک پان ای تو دیع خدمت  
 بیعت ابامالی بریلی و غیره موامان اطراف که باراد جمع شده بودند متوقف شد و آنوقت در کسبه  
 خانسان سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد و دویست قدری زاید  
 بر آمدند سیما لمجا بدین از دست شریف خود گرفته بفرای رای بریلی و غیره محترقه

و لایقین به پیوسته و بعضی از  
 ندای مخصوصین که در زمین  
 مردمی داشتند اگر یک یک  
 از آن قسم ذکر و دانات و دواتی  
 و اطفال بجز اعداد و در داف  
 بصواب است آنحضرت فرمودند  
 که چه مضایقه دارد در این که خواهد

از مولوی محمد یوسف خانی  
 فرمودند که این وقت در کسبه  
 سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف  
 و سیما لمجا بدین از دست شریف خود گرفته  
 بفرای رای بریلی و غیره محترقه

این مرد خائن که گناه دارد از مردم بگریزد  
و از ارباب باز نشسته و در زیر سایه  
دره واقع شده با او بر که اگر ستم حق  
توانم در تابین و در باغی که می بین  
نفاست با خوب که این با وجود  
جبار است از نصیب و دوست و پسر  
فاحش کلام چون من است و در  
از زنش که گناه از میان من نماند







دین شب تار بیدار و خیار  
 سر کاره شکر یک کوزه و خیار  
 بود چنانکه اگر کسی بکناره  
 زان تنی بکند تازان و خیار  
 در سبب مدد طعام چارصد  
 کار که هیچ نسبت دینی و دینی  
 اصلاً و مطلقاً نبود ازین احوال  
 بی نسبت احدی بی سخت و آسود

که برض پویش کشتی برای نگهبانی جاداشند بخدمت حضرت معروض داشتند که دو سه شعلها  
 از سافت بعید نمایان است و آنها متوجه این طرف اندیکه میگفت که ابالی این حوالی  
 شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت که اغلب است که این گروه عورات است شاید طعم  
 که نیاز خضر در ایام برشکال نموده بردیا آورده فاخته میکنند دیگری گفت که شاید کسی  
 کسی باشد که از یک موضع بموضع دیگری برود و الحال این روشنی منقطع خواهد گردید ساعتی  
 نگذشته بود که دید بانان بعرض رسانیدند که شعلها اینک رسیدند درین گفتگو بودند  
 چه می بیند که اگر نیزی براسپی سوار مع چند محافذا بر از طعام متصل کشتی رسید و پیر  
 که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف بیاورند  
 فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود همچنانکشتی رسید و بعد از پرسش حال  
 یکدیگر بعرض رسانید که از سه روز خبرداران ما برای اخبار قافله شریف بمهرابی حقه موجود  
 بود امر و خبر آوردند که اغلب که حضرت مع قافله امر و خبر مجازات مکان شما فرکش خواهند  
 شد بجز داین نوید فرحت جاوید برای ترتیب محضری تا غروب آفتاب مشغول بودم  
 چون طیار گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن اطعمه را  
 از ظروف و اوانی ایشان برآورده بطرف خویش بگیرند مامورین حسب الامر بجا  
 آورده در قافله تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت بخومی آن انگریز بحضور حاضر شدند  
 و رخصت خواسته روانه گردید چون تفتیش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران  
 کبونی نبود بلکه بنجله تجاران بیل بود بنام بر توکل آن متوکل علی الله که از برکت او

معروض شد و در صبح  
 زان روزی ران بیدار  
 بی صاحب از اینجا کوچ نموده  
 با پادان از آنجا که در حال  
 بر سر راه چو به نزد آن صاحب  
 رسید و به صاحب  
 قبل ازیک سال ازین سوچ  
 مع برادران خویش و بتاتو  
 از زن دم و بعد بیعت ترخیص  
 معقود بودند و انتظاری بود  
 قافله شریف می نمودند از موضع  
 که با بریم سطور علاقه شایسته بود  
 سه روز بیضیات تمام قافله حاضر  
 با ودانی اندوختند و با هم  
 خویش و بتاتو و ما درین  
 با یک پیاده سادیم همای  
 این ده جانی اندوختند  
 روز چهارم بوضع و چینی  
 از هنداران مقام از  
 دو سه روز بعد از آن  
 دو در پید بیضیات قافله

فقد رفته و از قلم  
و بیایم و نفوذ  
و اشتغال  
و بیایم و نفوذ  
و اشتغال  
و بیایم و نفوذ  
و اشتغال

عصر در بلده بنابر این  
 اکثر از سر بیان و مستند  
 چنان بود حضرت مصطفی  
 ایامی جای التماس یافت  
 کجا منتهی می نمودند  
 باب از نشانیان و آیدند  
 حضرت در انتقام بر ایشان  
 از ایشان بطرف کجا  
 کشته باراده سکوت

که باز از شرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب ظهور آفتاب مسکنت  
 سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و منی شده بود همین  
 تقریر و دلپذیر را استقامت ساخته بحضور امام محمد شین فرستادند مضمون هفتاب همین که هر که  
 چنین بگوید سزایش چیست چون استقامت بحضور والا رسید جوابش بدینگونه زیب  
 تحریر یافت که از واصلان خدا این بدیع نباشد چرا که بفارقت و فوت ادنی مسلمان  
 زمین و آسمان میگردد چنانچه فحوائی آیت کریمه فصابت علیهم السماء و الا هن  
 الا بیه نصر صریح قطعی است چون جواب با صواب و ندان شکن بجاسدان بدینگونه رسید  
 از غایت خجالت چند روز آن راز را پنهان داشتند و آخر بموجب قول مشهور مصرع  
 یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن + این راز مخفی بر ملا گردید و آن تیره در ناز  
 نادم و پشیمان شدند بالاخری بعد دوسه هفته از اله آباد منصف فرموده بطی بکر روز  
 چون آب دریا بنایت تیزی داشت در شهر مزاپور رخت اقامت انگندند شیخ  
 عبداللطیف که از عمده تجاران هندوستان بودند و از مدت دو سال بشرف بیت  
 شرف شده دوسه روز در انتقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر  
 گذاریدند و کمر عزیمت حج بمیان بسته بسک حاجیان مسلک گشتند و در آثار  
 اقامت آن مقام خلایق کثیر آن شهرو نواحی آن سمیت نموده از شرک و بدعات و غیره  
 تائب و مجتنب گردیدند بعد انقضای یک هفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها  
 و بچراگرده اقامت گزیدند و سه روز در آن مقام ماند و بطی بکر و زه قریب

نمودند چون شدت بزرگوار  
 را خجالت بود بجز در روز  
 بابت نماز و شانه ده روز  
 بر آن علی بن ابی طالب  
 بچشمی از خل سکوت خویش  
 ندان ناکشید و در آثار اقامت  
 انتقام بفضل از آن مقام  
 اطعمه گوناگون هر روز و دو  
 هیتا دیو و دیگدند و اهورا  
 احتیاج طعم طعام بنفشه  
 استش بروک انگیزه و توبه  
 به حیات النبی اکبر و توبه

دوسه سال بعد بیت حضرت  
 مقبول بود و از در زیست از  
 یعنی انگیزه کرده بود  
 بنیان شایسته پیش آمد  
 و از شاهزادگان توبه نمود  
 از آن توبه و بدعات توبه نمود  
 توبه بیت نمود و از آثار  
 توبه ای بهادرین مقام توبه

از آن جا که در این شهر  
 به قدری از آن در شهر  
 اقامت داشته اند که در شهر  
 به قدری از آن در شهر  
 اقامت داشته اند که در شهر  
 به قدری از آن در شهر  
 اقامت داشته اند که در شهر

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بود و نذرتاسه روز اکثر اهل بنارس  
 از آن متبع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل روداد حضرت براسه خود یکبار  
 بجزیره کرایه فرمود از بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نروال بجلال فرمودند و شش روز  
 اقامت در آن شهر چون روداد خلایق بیشمار از بهر طاعت بخدمت رسیده بیت فرمود  
 و از در رُغْر نضاج ارجمند آویزه گوش ساخته ابر جمیع شرکاء و بدعتها توبه نمودند  
 و از آن بلده کوچ فرموده مصلحانیه فرود آمدند و بطور سابق خلایق بیشمار از  
 هر سو غنایه بهره باب بیعت و نضاج گشتند و از آنجا به کبیر تشریف آوردند و شنبه  
 شده صبحدم کوچ نموده به واناپور رسیدند و چون حمله انگریز و دیگر ساکنان که از  
 مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس سعادت برای  
 مستعد بودند بر اخصیافت ایشان با قمارت یک هفته اتفاق افتاد و درین اقامت  
 از معظمتها می مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اجلان  
 و اشران خصوصاً اولیان از افعال شنیعه و اعمال تبیحه خویش تائب و محسب گشته  
 گوشه عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خفیه میداشتند یکبار  
 دست برداشتند بعد نقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مرسه  
 کشیمه بستند و مقدار دو هفته در آن شهر تشریف میداشتند و درین شهر خیر خلایق کثیر  
 از بنارس و پیریه نضاج و اندر آن پیریه ششصد سعادت پذیر گردیدند و بعد از نقضای ایام  
 از آن شهر کوچ نموده بر سر و چند روز در شهر مونگیر رسیده یک روز اقامت گزیدند

کی از ساکنین آن مکان شیطانی  
 بنیان برای ملاقات آن امام  
 و در آن خانه نداشتند که رسیدند  
 آبا و اجدادش بخیر ساکنین  
 تقصیر کرده بودند بیکدیست و الا

رسیده بفضایات حدس  
 بجهت چو پیش آمد بقضای  
 بخشش و زان از آنجا  
 شش و شش و شش و شش  
 شده و رنبد و رنبد و رنبد  
 گزیدند مقدار یک هفته در آنجا  
 ساکن ماندند و نذر شفا

از آن شهر و قسم اهل آن شهر  
 در این شهر و در این شهر  
 در این شهر و در این شهر  
 در این شهر و در این شهر  
 در این شهر و در این شهر  
 در این شهر و در این شهر



[illegible]

تغییر نمود و داد نپذیرفتن یافت  
این نامه نوشتن احوال کلیه  
سید بر اقام لازم زد که در هر یک  
از احوال شایسته این بیرون  
مال آویزه گوش سامعین بود  
منشی بوضوح بنحویست جناب  
مقرر از جهت ده دوازده سال  
بواجب الامور است

۷۱

[illegible]

کمال از من بیست و نه  
 شده بود جمع با خود  
 سوره حل و عقد بر سر  
 نموده بایست که فی الجمله  
 بنفدر رخت از دگر آن  
 از بنا بداشت گفت با کزین  
 عالی در رخت رفته از من  
 او سیاه عاقبت تباہ در غفلت  
 بنانی سر و صداه و کفر و غفلت

را یارای گفتگوی نبود و از مدعی و مدعا علیه هر کس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان  
 بهر گونه بایشان میرسد بعد انقضای هر ماه انگریزی دو بار چشم خود معائنہ کرده ام که از  
 عدالت مبالغه خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار بایشان واصل  
 میشد و قریب پانصد کس از طلبکار و فقره از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام و  
 بعد شش ماه کسوت بلا تعرض سجد و کد می یافتند و هر ربه روی که عازم بیت الله الحرام  
 یا بوطن مالوفه ازان مرجع فیض طلب میداشت بکشاده پیشانی و اسن آرزویش را اگر آن  
 باریساخت لیکن با وجود این دولت و اقبال و این اهت و اجلال از عبادت  
 منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و ذاهل نمیی بود که مزید بر آن تصور نباشد  
 چون از کار عهده خود فراغت یافته بخانه میرسید با مورات خانگی که شخصی سپرده بود  
 خود را بیکار و معطل داشته در شرب خمر و تماشای رقص و سحر و انگی بزنان پری پیکر هوش  
 مشغول و مصروف بودی مگر از وقت در و سعادت آمد و جناب عاقبت محمود روز را  
 بخندش می بود و شبانه بهمان بلای آفت اندای که پنج شجره دین و ایمان میکند و عاقل  
 را گونسار بد و زخم می افکند منمک و مشغول بود و دمام باندای خود میگفت که حیف شد  
 که عشرت دنیوی که سم حیات اخرویست این رو سیاه عاقبت تباہ را که مس محض است با وجود  
 این اکثر فیض تاثیر که سجد و جسد آلا و دستیاب میشود و محروم و ناکام میدارد چون  
 دو هفته برین ماجر گذشت و قریب دو هزار کس از عماید و علما و غیره متوسلان ناظم  
 آن مکان به بیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربوند روزی ندای خود را

و به نصیحت را ندانند و غرض از غرض  
 راست نظر نمایند و خدا بگذارد  
 بجناب تو اب غفور تو به این  
 سست و نمایند و بیاموزد  
 اصغارا این کلام درخت انجام

خدمت ایشان را در این خادم  
 بنامش نیند خدمت بجز  
 شمع این سخن دست آن  
 خطوبه که در دگرگاه آنکس  
 بنیام که پراگنده بیازیندی  
 بوزار و تیار از نسب عالیشان  
 خدمت حضرت و عیال ایشان  
 کردند و در ایام و بیعت

ما بین این مجلس با ایشان  
 چون ایام غفلت جوانی  
 در غفلت و غفلت کلان  
 و غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان

نماید و بعد از این باب بود که بر سر خود بکشد و هرگز این و مزاج و متعرض نخواهم گشت لیکن  
 است که بمواجه و مشافه بنده گردید و پیرامون امورات شنیعه در سمیات قبیحه نگردد و دیرده نامکو  
 خود را پیش من نذر دآن ندیم فهم این منزه را بصورت نشی رسانید با دوا و ان که روز  
 جمعه بود با بسیار شیرینی و نذر نظر آن عالیقدر گذرانید و بر بقیه بیعت شریف که عوده  
 و تقای مراد و جهانی است گردن خود را زینت بخشید و آن حضرت بعد از تقای  
 کلمات بیعت علی لاء الناس که مجمع هزاران کس بود با بنگ بلند دست آن ارزو  
 گرفته فرمودند که شرطیکه فیما بین ما و شما دائر است از دایره آن پانیزون نه نهند  
 بموجب بیت مشهور بیت هر کس که زاندازه نند پای فرا تر بهستی است که پردا لب  
 بام ندارد بهستم چون این گوهر گر نمایه را آویزه گوش خود کرد و طوفان گریه و زاری  
 چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه افتادند و از بهوش رفت سید صاحب فی الفور  
 آب طلبیده بردی چند کلمات لطیبات و میدره بر چهره اش زدند که بهوش آمد و بعد از  
 جواب داد که بنده ضعیف را چه یار که عمود و موثیق حضرت را که اقل اعظم از کوه  
 مافوق است تحمل توانم شد مگر آنکه بهت عالی و دعا متعالی بدرقه این راه و دستگیر این سازه  
 خواهد بود و مصداق قول سعدی علیه الرحمه بیت کسکه استعانت بدر ویش برده اگر  
 بر فریون زد و پیش برده بعد انجام این کلام سید عا لیمقام هر دو دست حق پرست  
 را برداشت و کلاه از سر نهاده و ثبوت این عمود و دینار این وعد ما بهزار ضراحت و  
 التجا و بانواع سماجت و الحاح از رب الارباب خواستند و شاهان و عمار ارجلیه

و بعد از این مجلس با ایشان  
 چون ایام غفلت جوانی  
 در غفلت و غفلت کلان  
 و غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان

و بعد از این مجلس با ایشان  
 چون ایام غفلت جوانی  
 در غفلت و غفلت کلان  
 و غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان  
 غفلت و غفلت کلان



بهمان شیوه از وی اندر توبه  
 کرد و خلعت و کلاه یکسره نمود  
 بهمان کلاه و دشمن بود و نمود  
 بهمان شیوه از وی اندر توبه  
 کرد و خلعت و کلاه یکسره نمود  
 بهمان کلاه و دشمن بود و نمود

و احوال نکاح از زن و مرد تفنیش ساختند زنی که بی نکاح با مرد خود معامله زنان و شوهری  
 داشت اگر در آن مجلس حاضر بودی سنت نکاح برایشان جاری میساختند و اگر از آنجا  
 حاضر نبودی او را بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح را تلقین فرموده رخصت میدادند  
 و اگر احضارش ممکن نبودی بتعقیق فرماید ما مورشدی که الآن بدون نکاح بمبستر نشوی  
 و یتاق عمو و شدیده از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در دست  
 شش پاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود و آخر امر در بلده  
 عظیم آباد کلکته از سه محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالکین مستفیدین بیعت  
 گشته بسکن و ماوای خود جا گرفتند بر سرین متعین خود را جمع ساخته صاف صاف باهنگ  
 بلند میگفت که بر کس که از شما یان سیدالجهادین بیعت کرده باشند با من بگویند که هر سواد  
 برادری با وی جاری خواهم داشت و بهر نایبای که ازین محل هدایت محروم خود را  
 خواهد نمود او را بپند و و فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یک قلم از وی مقطع  
 خواهم نمود و هر شرط و حجت تمام است چه گویم چه نویسم که بعد از سnoch این سانج عجیب  
 گونه هجوم در دایره آنحضرت شبانه روز همیا و موجود بود و که خامه بریده زبان از تون  
 تفصیل این اخبار اگر چه اندک از بسیار و شتی نمونه از خبر دار باشد از چیز امکان بیرونست  
 و در هر هفته چون سیدالجهادین مولانا عبدالحمی را که برای غلط گفتن مقرر بودند روز  
 سه شنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان  
 شمع هدایت و ارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات را قلم میبردند

که بدست دشمنی بیانی بود  
 از تنگ و در بهوت نموده نشان  
 بهر گشت و فرشتی در پیش رسول  
 نشان گشت غلامت با حق بود  
 بهر بیان خلاق اگر دها کرده  
 رسیدند در خدمت دین پرور  
 ز دین خلق و عالم پر آوازه  
 ۷۶  
 گوشتی که عید بنی تازان گشت  
 جو ز کربنی آمد اندر کلام  
 علی الصلو و علی السلام  
 و گویی باز از اسرار چنان  
 و گویی که بدید که یاب  
 خود در نطفی گردید که یاب  
 خود در نطفی گردید که یاب

و در هر هفته چون سیدالجهادین مولانا عبدالحمی را که برای غلط گفتن مقرر بودند روز  
 سه شنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان  
 شمع هدایت و ارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات را قلم میبردند  
 و در هر هفته چون سیدالجهادین مولانا عبدالحمی را که برای غلط گفتن مقرر بودند روز  
 سه شنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان  
 شمع هدایت و ارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات را قلم میبردند





این عالمین است در این عالم  
 این عالمین است در این عالم  
 این عالمین است در این عالم  
 این عالمین است در این عالم

ملا یک سج در آن بے شمار به تسبیح و تهلیل حمد و ثنا یکے گفت اے زائر اندر بیا بچشمش درون رفتم آشفته وار	نوازن سباز بهاران هزار همه غرق در بحر صدق و صفا به بین سوبو صنعت کبریا بهین حیرتم رهبر و خمار
--	--

چون درون رفتم و مقدار دوسه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی  
 بر کرسی مکل بجوایز ابدار دیو اقیقیت آبدار که هر دانه ازان بخران هفت تلمیم  
 می ارزید شسته است و جمالی دارد که عقل و صفات در وصف او ببادیه حیرانی و  
 پریشانی سرگردانست و قلم بریده زبان بار قام شمه از توصیفش مانند مال قلم لاغر و  
 لرزان و بر خود چپان مثنوی

فوزان رخ خوب آن دلفروز غلط گفتمم اعجب به روزگار ز شرمش عرق ریز گل و چین دوزلفش بگرد رخس حلقه زن رخس ساده از ریش و سبوت چاه ستادم چو پیش و لے با ادب مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش بخندید و دادم جواب سلام	چو تابنده خورشید در نیمروز عیان از رخس قدرت کردگار به تب لرزه دایم سپیل بمن عیان سنبستان بگرد من ملایک و راساخته سجده گاه نصاده و وصده مهر حیرت بلب سلامی نمودم بآن کشت کیش شده حیرتم جمله بیرون خرام
---	--

این عالمین است در این عالم  
 این عالمین است در این عالم  
 این عالمین است در این عالم  
 این عالمین است در این عالم



۱ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۲ جای سید محمد بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۳ جای لاری بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۴ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۵ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۶ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۷ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۸ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۹ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۱۰ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس

قصه کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالم تاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزدیک صبح  
 واک رفته بعضی سائیدم که مر از و دزد و سواری واک بگلکته باید رسانید آن شخص  
 روز دوم بر واک نشسته در عرصه چهار روز فائز گلکته گردید و بحد و وصول در محفل  
 خیر شمول رسیده بعد از اسلام نذر گزینید به اختیار بیائے آن زبده الاخیار انشا  
 و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد و حضرت تسکین و تسلیش فرموده شکر  
 را تا دید در آغوش رحمت جاداده مالش پرسید ندان سعادت مند قصه خواب هر سر  
 صواب خود را که هزاران هزار کس از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل و بیان  
 بعضی تشریح و تبیان در آورد و بعد از آن حکم کلمه شهادت گردیده در جرکه اسلامی  
 و زمره ایمانیان بکمال نشاط و انبساط درآمد و بعضی والا رسانید که هر چه احکام اسلام  
 ضروری و لاری بی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارد و حضرت بهان وقت مزین  
 خاتون را طلب داشته صلاح چهره او بطور اسلامیان ساختند بعد مختون نموده در  
 زمره مختونان جاداده و دوسه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت خفته بصحت  
 انجامید لباس فاخره ملبس ساخته بجنور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده بر واک  
 دوسه روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز بسبیل علی اک مازم دیار خود گشت بهیات

چون خزان آمد ز شهر خویش تن	چون بهاران شد سوی آن انجمن
بود ناری طرفه نورانی شده	صدر آرایه سلطانی شده
گلشن آمد چو گلشن باز گشت	بود بیگانه ز اهل راز گشت

۱ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۲ جای سید محمد بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۳ جای لاری بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۴ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۵ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۶ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۷ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۸ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۹ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس  
 ۱۰ جای فضل بنفلس بنفلس بنفلس





و به انان ز اید الوصف از  
دیگر گاه که در دست  
میراند و سبکین آنگاه که در  
سینه شان پیوسته میان  
دو دست خود که از هر دو دست  
گیر از زمان آنکه از قله بار  
از عنان بول خود نهد و به  
صحنه گاه کلی یا شایسته  
باختاری و در فزگان آنکه  
پیشانی نمایند و بر سر

زمن آن جسارت کہ کردم مقبول  
علی بعد ازین نہ زبانزاجام

سیا مرزم از لطف اے نیک نحو  
کہ کردیم ختم سخن و السلام

لیکن سسترات ایشان بر فر  
زنان حرمین چنین ناپاک  
شمارند و تعظیماً آنانکه خادم و  
ندارند برای امور خرد

بعد گذشتن دوسه ساعت بخومی لنگه برداشته و پیرداگذاشته مرکب را سه دادند  
و آنحضرت جمیع اهل مرکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد  
از آن بکمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهلای جمیع کلب  
بدرگاه باری سئلت نمودند و بوقت دعا و تائین اهلای کشتی عجب حالت بر حضرت  
طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوا می فاستجبنا می شنود و چون  
رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرا مگاه خویش قرار گرفت  
و مرکب مذکور لیلاً و نهراً در جریان بود تا آنکه در جزیر کلی کوٹ که منجمه جزایر ملیک است  
لنگه کردند و ناخدا با اکثر تابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرو افتادند  
در کلی کوٹ فرو گشتند احوال ملیک بار حکومت و چه نویسم که معاملات و رسمیات آن  
مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه ستمه از آن نبوک  
خاصه بطریق اجمال می سپارم و انموفوجی از آن درین صفحه قریطاس می نگارم چون  
آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی مفرط در آن مقام طاری و ساریست و ادب و روش  
و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده بنود آن مقام چه زن و چه مرد همه عریان میباشند  
حتی که دختران ناگفته اتاری از جلایه خود ندارند و بر سینه محض میگردد و باید روی و برادر  
و مادر خود در دو کانهای و محفلهای خویش می نشینند و در سیر محلات و بلاد کشاوه

۸۲  
 خود مبارز و سیکریند و در مبارز  
 چنگبازان و در سیکرین چاعت  
 میشود و نام سونین آنکس  
 شافعی المذهب اند چون آن  
 گذاره جازات برسان آن  
 بکده عظیم است بجز در و در  
 درگاه و دیار مبارزان با  
 چنگبازان مبارزان

نیز بر زبان بیان از مردان  
می پرسند اگر شما را حاجت کجاست  
اشد باینکه حرف زنان موافق  
موجود است که اینست که کنید  
ای عزیز کجاست خود به بندید  
کسی را از خط روی نشان  
و در هر که را اینخواهید و قاضی

اینست خدمت پیش آیند  
 و درین ملک شرف و نیکو  
 بجایست که هیچ خان نیست  
 که صاحب واکسده ندانند  
 خدشهای باشد و نیکو  
 خدشکارانسان میکنند گاهی  
 نیز شرفی بنمایند و گاهی  
 از دریا یا از جایی

نصف مهر مقرر فی الفور بدست قاضی سپرده بانکوه خویش بخانه زن خود میرود و  
 چون منادی صاحب جهاز قبل و انگلی برکبان جهاز میرسد آن بانکوه طلاع یافته  
 شوی خود را باز نزد قاضی حاضر میازد قاضی از وی می پرسد که تو بعد یکدور  
 جهاز نشسته را ہی منزل مقصود خود خواهی گشت باقی مهر با خرج ایام عدت نیک  
 بیار و عورت خود را سه طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرج دو نیم سال بوی  
 بسیار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو نیم سال  
 نخواهی آمد هر گونه بوی طلاق معلقه نخواهد افتاد و چون آن بنده مبطه جهاز  
 چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرج صد و دو  
 روپیه زن صاحب جمال بقصد آورده آمدنی که جهاز ایشان برکنار بماند  
 دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز را  
 میشود زری که برک لازم باشد زن بانکوه سپرده طلاق میدهند ازین باعث  
 و سه سال اولاد بسیار از ذکر و اناث متولد میشوند و چون بجد بلوغ و جوانی  
 میرسند و از پدر خود مطلقا خبر ندارند نسبت خود بطرن مادر می نمایند همین جهت  
 است که ایشان را با پلاسیگویند یعنی بچه دار و مساجد آن شهر با کمال رونق و ضیافت  
 مسجدی که در و حوض نباشد و فروش مکلف و فالو سهامی نیاجی  
 و قندیلهای خفان با انواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و  
 اگر احیاناً در آن مسجد سافری فروکش گردد غنیمت بارده و نعم وارده انگاشته

دیدم که صاحب خاندانی  
 حاله پیش خود کرد و بی  
 آید آورد و باک خود بیار  
 حکم را در یکم که بدو  
 نشسته و نیکو از جایی  
 و نشسته از دره  
 ۸۳۳  
 بعد از پیموده تمام روز درین  
 خدمت بسر برده و این  
 درین ملک تمام دوازده ماه  
 بزم بود قشعی از اقسام  
 ایندیر نیاید اینست و چون  
 بچشم میسازد و او را بخود  
 و او را نشانی بر زمین اندازند

بعد از آنکه در یک و مساحت بر نور  
 سیاه در آن سوراخ آید  
 از آن آید و او را نشانی بر زمین  
 میکند و آن بچشم میسازد  
 ایندیان بچشم میسازد  
 و آن در خفا این بچشم میسازد  
 بلاد قشعی است و این بچشم میسازد  
 و آن سال که بچشم میسازد

این سنگ را در میان کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است

باری آورد و چهار پنج سال میانه بعد درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری  
 این درختها با انواع شتی مقرر و معمول است یکدخت شکوفه وار و دوم نیم رسیده  
 و سوم میوه بایش تمامی و کمالیت رسیده مالک خود را بر خور دار میدارد و برگ تنبول  
 و شالی اقسام و انواع برنج یاد آور از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت  
 از کیده است زیاده تر از خس و فاشاک شبانه روز فیلمان میخورند و چون جنگل تهر  
 متصل آن بلده است فراخی بهیچم بلکه وجود چوبها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد  
 و در هر خانه ده دوازده دخت فلفل سیاه چنانچه در ملک مادرخت بقولات بنحانها  
 میباشند در نجاست بعد دوسه روز یکد و سه آثار فراهم میکنند و دخت آن شلخوار  
 نیست بلکه ذی تخم است و فروعات هیل سپید بسیار است و نازجیل و فوفل بسیار است  
 و فرزندان فراوان است برای خریداری همین شیاها هزارین بند میرسند و زبان  
 این ملک بجهت آنکه با سنگل پ اتصال دارد و سنگل پ است که هملا و مطلقا نفی  
 نمی آید و بدون ترجمان کار و ای نیست مقدار دو هفته کثری کم یا زیاده اتفاق  
 اقامت افتاد بعد از آن بر جاز نشسته بطرف حجاز روانه گردیدیم چون از  
 دوازده لیبار که هر یک از آنها بنا در یکا شورانه قطع نموده در جزیره سیلان که  
 مر و اید سیلانی از اینجا برسد و این جزیره وسیع و فعیج واقع شده و دار السلطنت  
 این جزیره سنگل پ است و مبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جیل نوب  
 که ارتفاع آن از جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان پاستانی زنجیری عظیم نشا

این سنگ را در میان کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است

این سنگ را در میان کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است

این سنگ را در میان کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است  
 و در آنجا که کوه ها و درختان بسیار است



۶۷  
الکلم آن شهر و یقمان او  
لیک بگفتند که این باجرا  
فخته ز افضل خدابره شما  
مندان این مدو غیب بود  
که هر حق بشمارد و نمود  
به چنینیستم و این بابین  
ستورین شهر عیان مندان

تا همه گردیم بر آن سوار  
 هست بے دور و راه بجل  
 هر قدم این دم بدم اژدهاست  
 هر همه گشتند نهایت حزن  
 جمله بگفتند از ان غمگسار  
 غیر دعای تو پناهم کجاست  
 آنکه بهر حال مرا یا و زاست  
 هر چه ضرور است رساند مرا  
 سبع مثانی همه کس هفت بار  
 کادمه یک مرده ده و درخشان  
 چار شتر با همه فست و شکوه  
 این طرن آیند بالا هوشدار  
 شمع طرب یک بیک افز و خند  
 کرد نفخ یک از ساربان  
 منت و احسان بسرمانی  
 منت و احسان ز چهر و برسم  
 نورم و خند ان چو گل نو بهار

خون بدست شکار و سوزن  
شعیری از دوشده او در خند  
بر فلک شربانی اقتد  
خانه بنویاب پای کز یک  
مژده ده اجمل ان گشته ام  
بین دو سدرایا عجب نهشته ام  
جگر دوران صفتی بی پایان  
که دشمنی نیست درین شهر عیان





اینم از خدایه بند رنگ و زلف  
 بودند بانی جهان مانند  
 بهار روز و در آتش شرافت  
 از نوده رخ خدایم  
 سعادت نوید و دل  
 بود نشین روز و دم چون  
 بهار خجانات حیات  
 کیست این است قیاس  
 از دیدن خدایم به خلوت

دادند که عبادت را بشو  
 دایم تقوی از زاری این  
 گشتند و در این جماعت بودند  
 ایستادند از آن بخیل این  
 به او انداخت که بمال این  
 هم کردید و شاید بمال این  
 اجابت رسید و از آن  
 باز رسید چون خدمت از آن  
 حالت افتاد دست داد  
 باز رسید و نواده تا بر پشت  
 از روی مشغول و مشغول  
 بعد مخندان و فغان مژده  
 دادند که باران سفید محنت و  
 کیت تمام حاصل آمد بید و  
 بنجره آمدند تا آن بر آوردید

سید المجاهدین عرض نمود که جناب تمام قافل خود را طلب داشته ام و فرمایند که غسل نمود و احرام  
 عده بندند ابیات مولف

چند خبی زود تر بیدار شو مرده شو و آنکه گفن پوش و بیا شو ملک اکنون ز شیطانی گذر چون حسد چون بعض و بگو بوسنی تا رضای حق ترا آید بکف نعره لبیک زن مرد خدا به هست ایزد را درین جم بپسند هست بر شیطان چو شمشیر و شان همچنین چون فاسخ آئی از مان نعره لبیک زن ایدل شان	وقت احرام ست بان هشیار شو عزم بیت الله اگر باشد ترا از همه لذات نفسانی گذر دور کن از خویش اخلاق دنی خشم و شهوت را ز خود کن بظن غسل کن احرام پوش و لبکشا نعره لبیک از بانگ بلند بانگ لبیک از لب احرامیان در صبح و در مساعی سرفراز همچنین وقت لقای دوشان
---	---

آنحضرت همه کبر و صغیر را بر همین سطح جهاز جمع ساخته بعضی مشغول گشتند بعد فراغ از  
 غسل چادر احرام کآن عبارتست از چادر و تهنید که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت  
 گشته بر و دوست را بلند نموده اول به ثنای الهی و سپاس از تنهایی نوعی گلریز  
 گشتند که ببلبلان افلاک بترانه تحمید و آفرین لبریز گردیدند بیده اسپ بکپای عجز و  
 نیاز در فضای بیداری زاری و انکساری که اقصی اغایت خاکساری بود چنان جولان

آن جهاز زود آمد و در شهر  
 بر سطح چیده رسید متفکر  
 شمرید و گشتند از آن  
 و تا شام از دور و صغیر  
 آن جهاز زود آمد و در شهر  
 بر سطح چیده رسید متفکر  
 شمرید و گشتند از آن  
 و تا شام از دور و صغیر

بیت پاینده کنون یا نشتر  
 نعمت آید کنون یا غبار  
 زاری غمخوار یا غبار  
 بربین ای از غمخوار یا غبار  
 رعب و طوفان از غمخوار یا غبار  
 کرد و غمخوار یا غبار

راهی گردیدند و بوقت صبح در تریه جده فروکش گردیدند تمام روز در آنجا مقیم ماندیم تا  
 گامان بر محل نشسته در مقام حدید بمیه که در شان آن نزول آینه کریمه لقد اضفی  
 الله عن المومنین اذ یأبوا یعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل  
 السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا و صفا هم کثیرة الاية در سورة فتحا دارد  
 شده رسیده در آنجا امام المجاهدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و بر آفرینش جمیع  
 قافله کمال التیاج و تضرع و خشوع بجناب و اسباب العطیات مسلت فرمودند باز از آنجا  
 روانه شده بوقت نماز صبحی داخل حرم محترم که عبارت از سجاد محرام است گردیدند و بجز  
 رویت کعبه معظمه ادا الله لما شرفنا و تعظیما عجیب گونه حالت برشتا قان جمال بالکمال آن  
 بیت ذوالجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار روشنی  
 نمونه از مژدار جگر چاک و قاصر است حاصل مقصود بپای آن مقام ذی الاحترام ماحصه  
 دراز در شاجات بجناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل بخواست و از کثرت  
 بجای وزاری و ابتغال و بقراری یا رای حرف زدن نداشت و آن امام مجاهد بگویند  
 کرده آیین آیین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بآیه یدعی مقفم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدم کنون	نقده ز خوانش بچشیدم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید	این دل شتاق کنون آرزید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه بیهمان و خدا میزبان
سفره نعمت پی ما برکشاد	جمله مرادم بر ما نهاد

بجای اصرار و دربار و درین مکان  
 بالنیان ز رسید به چشم  
 بین با چنگ و چغین تاش  
 مدیده راست سبکباز  
 بنمایان موسم مال و مال  
 بیایم غنیمت یافت نموده

دو رکعت نماز طواف مقام  
 ای کایم علیه السلام او شرف  
 از مسجد الحرام از راه باب الصفا  
 برون شده و در فضا صفاد  
 موده داخل گردیدیم و بهشت  
 بار در بیدار صفادیم و بهشت  
 و مهلبین در بکین یکایک شرف

دخفوف معنی نمودن ایام  
 لایق با این مقام  
 لب الابرار بکین  
 بفتح تا این آن امام  
 بنزده اعلی بکین  
 دایمیدم و در آنجا  
 از کوشش دل میبندیم  
 بعضی حلق که عبارت از

از انانی و اشتها در خود نشین  
خاندان را در کسب کمال و کمال  
گشت و در زمین آفات و بلا نشین  
و قیام و عید و عیبت خود و سود  
شومید و دانه و دانه و دانه  
تکلیف بطون و نصیب و دانه و دانه



او را اینش مولی نام  
 بیت از ناله خاندان شکستند  
 سخت استنکاف و ننگ پیر  
 آن شهید نام دار شهید  
 چون شنیدی این کلام پند  
 میروی در خموشی بهمان  
 گاهی خدا این عقد آید  
 کای خدا این عقد آید

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه ازان خبر میدهد حکایت

آم اسمعیل مولانا شهید  
 حج عمره کرد باناش آرام یافت  
 بعد چندین روز او بیمار شد  
 در کسوف آمد چو آن بدر منیر  
 جلگی ندبیر با انگشتند  
 آن معاصین و سفوف و آن شهاب  
 از حیانش چو نکه مایوس آمدند  
 بود مولانا شهید ارجمند  
 شب نحقی روز ناسودی همین  
 بود آن ستوره مخدومه  
 داشتی بیعتش انکار با  
 فوش بود آن نیش می پنداشتی  
 بار باز و گفت مولانا شهید  
 خیز بیعت کن بخور نماه او  
 تیره گشتی مادرش چون این کلام  
 باز گفتی کای پسر زینسان گلو

همسره سید چو در مکه رسید  
 صید مقصد یک بیک در دام یافت  
 طاقش شد طاق و بین با چار شد  
 چاره کردندش طبیبان کثیر  
 از هنر صد رنگ رنگین ریختند  
 بود در حقش بلن زهر ناب  
 جسد مالان دست افسوس آمدند  
 روز و شب در خدمت او پایبند  
 همچو ماه از غم بفرسودی همین  
 از نفیس سیدم محروم  
 مینمود این گل بچشمش خار با  
 نور بود آن نار می انگاشتی  
 مادر این طرفه خوان از حق رسید  
 هر که نخورد آه برو که داد  
 گوش کردی زان شهید نیکام  
 کس غلام خود نسا زد پیشرو

او را اسمعیل مولی نام  
 بیت از ناله خاندان شکستند  
 سخت استنکاف و ننگ پیر  
 آن شهید نام دار شهید  
 چون شنیدی این کلام پند  
 میروی در خموشی بهمان  
 گاهی خدا این عقد آید  
 کای خدا این عقد آید  
 او را اسمعیل مولی نام  
 بیت از ناله خاندان شکستند  
 سخت استنکاف و ننگ پیر  
 آن شهید نام دار شهید  
 چون شنیدی این کلام پند  
 میروی در خموشی بهمان  
 گاهی خدا این عقد آید  
 کای خدا این عقد آید

او را اسمعیل مولی نام  
 بیت از ناله خاندان شکستند  
 سخت استنکاف و ننگ پیر  
 آن شهید نام دار شهید  
 چون شنیدی این کلام پند  
 میروی در خموشی بهمان  
 گاهی خدا این عقد آید  
 کای خدا این عقد آید

بنای کاروانسرای دانا که در میان  
 در به باد و غبارش چون پیر  
 کل از گلشن صیقل چیده چیده  
 با وضع و اخلاق و اطوار او  
 به طاعت و در دار و گنج او  
 به ثنوی سنت احمدی  
 به نزاری عجب دیدن  
 ز سادگی و بزرگواری دیدن

جانب مقصد روانش میکنند سایه گو یا که اعمی نور دید سایه نه همایه نور البصه خورم و خندان چو باغ اندر بهار با اخلاص احبابا هم نشین گرم در بنگاه عیش و نشاط چیست این سایه بگوای خوشحال کیستند این قوم ای مرد نکو سایه شان ظل فیض سرمدیت دور کن انکار تا از ایشان شوی زنگ انکار از دل خود پاک گشت تا از وسعت نایم آشکار شد پس یک هفته در دار السلام	بر که افتد کارانش میکنند اندران افتادگی از دور دید طرفه سایه آمد از دورش نظر اندران سایه خلائق بشمار هر یک سیراب از مار معین هر یک با یار خود در اختلاط خواب بهین از ره بر سرید حال حال نعل مستطل را باز گو گفت این جمله گروه احمدیت تو از ایشان شو که تا از ایشان شوی چون شنید این گفتگو از خواب چست گفت ز اسمعیل سید را بسیار سید آمد کرد بیعت شاد کام
--	--

۹۴

حکایت دیگر

ز بلغار یک قافله در رسید همه دین پژوهان و صحرانورد صبح و طبع و جسم و وجهه	چو سید با هم القری آرمید در آن سه صد و چند بودند مرد از آنجمله بودند کشته فقیه
---	--

که بود از نصیحت آن مستجاب  
 به نزاری عجب دیدن  
 ز سادگی و بزرگواری دیدن  
 بنای کاروانسرای دانا که در میان  
 در به باد و غبارش چون پیر  
 کل از گلشن صیقل چیده چیده  
 با وضع و اخلاق و اطوار او  
 به طاعت و در دار و گنج او  
 به ثنوی سنت احمدی  
 به نزاری عجب دیدن  
 ز سادگی و بزرگواری دیدن

زین اغبال همی نماند  
 علمای بداران مملکت  
 دلی ازین سخن مانده نماند  
 بعد بسیل ملکین کلام  
 پسین درین سخن مانده  
 بجای بزمه خال ازین سخن مانده  
 اهل قاندرالاه سخن می مانده  
 داشت برود ازین سخن مانده  
 اقامت سلطان احمد بر سر مانده

آمدن بجیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند و احیاناً بعضی شخص خاص را  
 با خود باین کرامت اختصاص بخشیدند چند بار اقامت را بهمراهی اشارت میفرمودند لیکن  
 بلا حظه آنکه جسد شریف نبوی از مکانیکه سید مراقب می نشستند و در هر مفاصله و همین قدر  
 تفاوت پایانی داشت و کی نوع بالانشستن میشد گو که حجاب بود و قبول نه نمود و بعد  
 بست و خجور ز لشکر برابر سر مانتاخت و از دست تطاول و تقدیری خود سلطان گما  
 را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس  
 برنج نوشت غریب در گنج گول خزیدند و اغنیاء در حصار قاتم و سمور آرمیدند برهنه تن  
 حر با و از چشم بر آفتاب دوختند و شهابان مجوسان آتش می افروختند ابل قافل  
 که کلمه مجموعین هیچ رخت سرمانیداشتند دست پاچه شدند و حیران و بجز نقدشان بید  
 هر که شام گاهان بیهری می نمودند چون کاکل هوشان پریشان ابواب افسردگی بود  
 عالمیان باز در رسوم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم با عفا انباز مثنوی

و بعد از کجا و تا وصل  
 از آب زانکه مثنوی  
 سیم زانکه مثنوی  
 با تو بگویم مثنوی  
 سیم ای دنیا طلب از نازد

هوشد اشک ریزان چون پیمان شده یکبار روی با غماز رد غلط در لرزه بود از چنگ سرما خنزدیدی شمع در دامان قندیل جهان شد سرد از کافور خواری بهار آفرشد و فصل خزان شد	جهان افسرده چون طبع لیسان فلک با مه و بیهودی همیکرد زره پوشید آب از جنگ سرما دست و دستبرد بر بے قیسل هوامیکرد چون کافور باری چو گرما پیر شد سرما جوان شد
---	---

سیری عالمی کمال  
 سیری عشاق زویدار  
 بست محال این خنجر  
 بیاخ بست و شسته  
 جناب سیدالسلطنه

این خواب را با زبان گشتند  
 در سامان سزا فاندند و غنای  
 این خواب را با زبان گشتند  
 در سامان سزا فاندند و غنای

صحبت این اثری است که در این عالم  
 نماند و در هر کس که در این عالم  
 زیاده است و در هر کس که در این عالم  
 زیاده است و در هر کس که در این عالم

چرخ کج رفتار صد مکر و دغادر و نهان مهر و کرمش سر بر سر تهر است از وی اخذر گاه یوسف را از آغوش پدر دور افکند اتفاقاً یک دو کس گریزد و صلی باختند یک دو کس را گردنی شادان خورم یافته چاره باید ساختن ناچار باید ساختن ای علی برخیز با احمد بسوی مکر و	تانند زان داغها بر سینهای عاشقان غربت شیرین او زهر است از وی الامان که زینهار با وصل او ناید شادمان مهرهای شان بشنود را فکند او بکیان سنگهای در و غم بار در بران از بر کران سر نهادستم بتقدیر خداوند جهان بان درودی خوان متودیع قول از جان
---	--

اکنون وقت آن سید که قصیده نهفته که نوکر ز خاومه مولف این نامه کرامت شماست  
 آویزه گوش مستعان ساخته سرور و محفوظ نمایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر زوهر  
 تحسین از هر گوشه دامن دامن بر بایم ابیات نظم

گرفت ملک دلم شاه غم آسانی شمع صبر و شکیم از و بفارت رفت ز خار حادثه چون گل تمام مجروحم سببخ دل کند انشاد و بلبل طبعم تمام سوده الماس میشود دهبیات ز رشک دیده من کاب و رنگ گریه از دست ز سوزش تو من ای نازک تخت حیرانم	به فوج بے سر و سامانی در پرتیانی چو از سموم خزانیه بهار بستانی چو غنچه خون جگر بنخوریم پنهانی هزار مرثیهها موقع غزل خوانی اگر بیدید کشم سر من صفایانی فکند خاک بر معدن بدخانی که خفتگان عدم را از خواب خیزانی
---	---

نمود کاتب تقدیر چون قلمانی  
 قلم از فی غم غم از دست بردا  
 دین ز صبح که پوشش نور از دست  
 گرفت ساخته قلم بر طالعی که در دست  
 خود و نام و در دست و در دست  
 دین بصیرت علی که دست  
 بغیر ختم و انوس و در دست

زبانی که نام از این عالم  
 زبانی که نام از این عالم  
 زبانی که نام از این عالم  
 زبانی که نام از این عالم

[illegible]



شحون ان الذي فني  
 عليك القرآن لا يقي بائع  
 وجه صادق و موثق  
 و با آنکه مال و جان را بکبار  
 و در میان این دو چیز  
 سبب غنای و فقر است  
 و در این باب سید با جمیع باران  
 در ادعای صلو و دعوت و

ز دست رفتم اگر دست من نیگیری  
 بحق عظمت آن ذوالجلال الاکرام  
 با نبیاری و رسل آنکه محو فرمودند  
 بصدق صاحب غار و بعدل حاجی کفر  
 بشاه حیدر کرار و قاتل کفار  
 بآن دو گوهر یکتا تو کز بی شان  
 باب دیده خیر انسا که چنانش  
 که ساز از کرمت جله مقصدم حاصل  
 همیشه تا چمن بلبلان بفضل بهار  
 چمن چمن گل صلوات بر تو بافتار

خدای را بکن می ناخدا انگسانی  
 که داشت ملک رسالت بنات از زنی  
 ز لوح کون و مکان حرف کفر و طعانی  
 بحکم جامع آیاتهای فرقانی  
 که یانت رونق از کشور سلطانی  
 مدام روح امین کرد مهد جنبانی  
 شدند از غم هجر تو رشتک غمائی  
 مننه بسینه من داغ یاس و حرمانی  
 بهم گفتند غرغری خوانی و گل افشانی  
 بر آل و محبت تو هم از ریاض یزدانی

بعد رویت این روایات حضرت در عرصه سه روز تجمیع سفر و تدبیر بایحتاج ضروری  
 نموده بستان و نهم ماه ربیع الاول از مدینه منوره کوچ مع قافلہ فرمودند و در منزل خود  
 که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب هفتم آنجا بیوت نموده احرام عزمیته  
 بیشتر روانه گشتند ضعیفا و مرضی که بسبب شرت سرما از احرام میزد و ربه و ندا نصرا  
 این ملام بر حیفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد ورود آن مقام  
 باقیمانده گان احرام بستند الغرض بعد طری از ده منزل دو و یک مقام در بلد الامین بیت  
 العظیم بحیرت و عافیت رسیدند و در خانهای خود با سکونت گزیدند و مضمون کرامت

طوایف نجیبه در رمضان باران  
 در ده شنبه در میان بای صیام  
 از نذر و چون بایام صیام  
 باز نذر در روز از ماه شوال  
 منقذی شد از حضرت راجع  
 رحمت وطن و عزت ارباب

جانب اول و مسکن در دل  
 العام منزل حازم و راجع  
 بایازده روز بایستاقی بیل  
 سوار بود و در اکثر احوال و منقذ  
 و این استقامت شارب و مصل  
 بایاج انسانی در منزل

و این ملام بر حیفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد ورود آن مقام  
 باقیمانده گان احرام بستند الغرض بعد طری از ده منزل دو و یک مقام در بلد الامین بیت  
 العظیم بحیرت و عافیت رسیدند و در خانهای خود با سکونت گزیدند و مضمون کرامت



پیشی نهند عجب آنک را بشنید  
 ز احسانت جان ندهد خورشید  
 بی بی گلشن را چو گلشن دامن  
 سمن سن سال چو بی شکام  
 برای باد کاسی می چکانم  
 و صدی دند از دند و ز دند  
 در بستان سی دند و ز دند

بلکه زاید اقامت در زمره از ملاقات فیض آیات خود می یابان و در دستان را با دست  
 بنواختند و درین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل بند و نعلیج و لپیز و خوبی بسیار استند  
 و شمع هدایت و ارشاد آن گروه درین شروه افزوده بمنج مستقیم و منهل دین قدیم بهری استند  
 پس آنکه آیت اجمرت خواندند  
 شدند این بجه کشتی بود در آن  
 کمرهای عزیمت سخت بستند  
 خدای خویشان را یار کرده  
 هلال آسا در آن کشتی پدیدار  
 چو انجم هر یک کشتی سواران  
 چه دیدن کس بجمری هم شنیدست  
 هم اهل بیت و سعادتی قرین بود  
 ز شرق جانب مغرب شتابان  
 پس از شش ماه در موطن رسیدند  
 همی دیدند هر یک کام ناکام  
 تو گوئی جانش رفته در شن آمد  
 جهان یکبار شد همزگ گلشن  
 بهار آمد به جنت کامرانی

دوم در بند رکلمته ماندند  
 نموده چند کشتی را کرایه  
 در آغوشش که و مه چون شستند  
 در آن اسباب خود را بار کرده  
 فلک بوده است آن در کای و خار  
 فلک را یک هلال او را هزاران  
 مه نور ابراز انجم که دیدست  
 به یک کشتی امیر المومنین بود  
 شدند آن ماه با چون مترابان  
 چو تاشش ماه منزل لها رسیدند  
 درین شش ماه که جنبش گه آرام  
 امیر المومنین در مسکن آمد  
 ز شبگیر شب شد صبح روشن  
 بهار آن را زندگانی

کشته را رسید این طوفان  
 چون از آنجا بر حالت سفر خارج  
 حاصل گردید و درین مقام حبس  
 در شش ماه از آنجا که رسید به بایان  
 خدمت فیض و رحمت الهی  
 از بلبله الله الامین خبر بخیزد

آورده اند در آخرین کتب  
 برای یک پند و پند و حکایت  
 کاین شاه در غلام و دین  
 علی و علی و علی و علی  
 نقل خط حکمت سیدگار  
 صاحب اسمی مولانا فیض  
 اولانا شاه عبدالعزیز

بسم الله الرحمن الرحیم  
 از نظم نیرا انجم و خورشید  
 باب حکمت صاحب غیور  
 قلم به کلام و کلام  
 قلم به کلام و کلام  
 قلم به کلام و کلام



به پنجاب و قری مصروف  
 است و آن مقام شریف  
 که در جوار آن از آن خطرات  
 بسیار میشود و جای مخوف است  
 در جوار ما هم چنین بسیار گردید  
 مردم را بسبب دوران و غیره  
 جواز ابرس فراخ بیناگران  
 جواز دخی در جای دیگرش همان

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب  
 مردم بار شده بود برای این نفر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیر کسی  
 بود پس من هم بوجبی هر چند غفلتی شده باشد دران تقصیر شاملم آمادگی سواری خود  
 دران کشتی نمودم از جانب غیر نشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی را  
 کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد الله که بیلاط و حفاظت بهمار رسیدند و هر گاه از  
 کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شرین منقطع گردید روح دریا  
 شور بکمال اہت و شوکت و دبدبه و مطراق که حق تعالی او را عطا فرموده پذیرای  
 گشته با فقیر ملاک کرد و بمقابلہ و مواجہ استاد الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظا که عرب  
 و بیست خود مینمود و درخواست میکرد که التجای و تصرعی و انکساری پیش اکرده  
 شود چونکہ گاهی اورا ندیده بودم و بکمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و بہت  
 آن متعجب شدم فاما در انجا بخیاں مشاهده حضرت ذوالجلال ہم جلشادہ حاصل بود کہ  
 غیبتی و غفلتی از ان ہونہو چون پیشتر دیدم و درخواست او معلوم کردم عیب  
 و ترس آن ہللا در نفس من اثر نکرد و پروا آن ننمودم در جواب آن گفتم کہ من و تو  
 ہر دو بندہ خدا ایتعالی ہستیم از انجا بتو چکار ہرگز بسوی تو التجا نخواہم برد بلکه  
 تو و من و آسمان و زمین و مورچہا و ہمہ ہا بدست قدرت مالک خود یکسان ہستیم  
 و مدح و ثنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلوت عظمہ بیان ننمودم آن روح این  
 بیان شنیدہ از ملاجہام رفت فاما شاید ان معلوم میشد و آنوقت کہ جہاز بمقامی رسید

۱۱۳

کشتی را از جایی بہت  
 متعجب شدم کہ از ان غرق  
 و شاد شد کہ از ان غرق  
 چہ خواہی کرد و کہ ہم  
 بجاورد عرض کرد کہ  
 از غرق شدن من پسندیدہ نیست  
 در ان کنی و مقام عالم را  
 کہ در آنجا بود و در یکم  
 کہ در آنجا راضی بر آمدن نیست  
 دوست خود بدست کی خواہم  
 داد کی گفتی کہ ہستم تو ان گفت  
 نمودار شدہ فرمود کہ در ان  
 خواہم بود و کہ جہاز مجازی  
 بنزد عدل رسیدہ ملاک کرد  
 ان رو بہ غیبت بود و از ان  
 ہما از جہاز فرود آمد و بہ بندر  
 کہ در آنجا از ان بفر  
 درخواست از ان بفر  
 کہ در آنجا از ان بفر  
 کہ در آنجا از ان بفر



بیدایت در ملک  
 فخر و رسیدن آثارش تا ابد  
 دوم مردمان از فرها میرید  
 و نثارت خلصه در حق ازین  
 نفیض نشان بود که کمال محبت  
 و سودت خاص ارشاد شد  
 که تو هر جا که خواهی می بودی دور  
 مایستی و مطلبش نشان نفیض

۱۱۲

که جهان غور در بدو داشت  
 باین خاطر و تفقد و کفایت  
 و عده کرد و بود و تقضای عموم  
 و فرستادیم از کرمان می بانش  
 همچنین آن اکرم الاکریم  
 سیاحت و غلو و غلو

خوش بود در این عالم  
 صفی و صبر را که می نازد  
 مصلحت و دین را که این دین است  
 صورتی که به حق این دین است  
 اگر خواهی که به حق این دین است  
 شو فاضل نام فاضلین  
 چون آن هر چه در دل تلکین

جز علیه و ادعیه بنیده آنجناب است و آئینده را ترقیات ببرت ادعیات زاکیات میباید  
 و ریحای و ارق است که دعاها فرموده باشد و فقیر و تمام معتقدین مخلصین در امان  
 و اوقات تبرکه دعا میسکنند الله تعالی اجابت فرماید اندک علی کل شیء قدید و  
 بلا اجابت جدید زیاده بجز ادب چه عرض نماید و السلام و الا کرام و آخر ثنایات  
 اینست که لفظ پاره سندرجه این عریضه از جنس مبالغه می نمودند محو آن مخطور گردید  
 مانعت از محو آنکه این فی الواقع پاره است معلوم گشت والله تعالی اعلم خفیات  
 الامور و علانیتهما در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا و المتقین  
 امام محمدین قدوة اهل تمیز حضرت شاه عبدالعزیز علیه الرحمة و الرضوان

چه نوش و نیش با هم آسیدند بهاران گر چه رنگ آمیز باشد اگر چه روز باشد و روشنی زار برین گفتار اینک شاید آرام که ناگه از قضا می آید پاک امام جن و انس شیخ آفاق چون غمناک دین او را سپردند چون تنگ آمد ازین زندان فانی سوی خلد برین منزل گزین شد	بعالم عشرت و غم آسیدند خزان و دشنه خونریز باشد شب او را می نماید تیره و تار بگوش دل شنوکان می نگارم محسنة و وارث سلطان لولاک بعشق الله جفت از ماسومی طاق از ان عبد العزیز نش نام کردند رخ آورده بلکه جاد و دانی بفر دوس آمد و مسند نشین شد
--	--

۱۱۶  
 و نور صلیقت و دین  
 سراج جامع ز نقاش  
 و احبابان نمین در عالم  
 و من المودع ازین شند و  
 بسبب توبه وصول به ملک  
 و در نیم خانهای که در غیبت

سید الجادین لبان الهامی  
 نقیض شده بودند  
 اینجی القاب جامع باران  
 زبده در دست تعلیق  
 سید الشهدا چون ایام باران  
 نقضی شد و مواضع  
 چون ازین شوق و غم



سر هربیت این قصیده نگر  
 هست در مسح آنکه از فیضش  
 ای ز عشقت آتش افتاده در بر سینها  
 بوی زلفت را صبا چون در دیار حسین ساند  
 پیر من عشق است من را و مرا برید صادم  
 تیره و تارست بی تو عالم اندر چشم من  
 شمره عشق تو آمد دین و دنیا با ختن  
 جان و دل بر کوز من صبر و توانای تمام  
 چیست این ناز و عناب و چیست این جور و خم  
 حاصل عمر من ز عشقت چیست دائم سوختن  
 و بیم و باک که از کس نمیداری کنون  
 داور دوران و زیر آله و له دریا کرم  
 ذو المعالی و المفاز مصدر فیض اتم  
 راست گفتار است هم را پیش ازین است شیر  
 زبده ارباب فضل صاحب علم و عمل  
 زنده پوشان قناعت را توانش تکیه گاه  
 ساعی اندر کار نیک و سامع اندر زویند

که حروف هجاست با ترتیب  
 بر و بحر و سحاب یافت نصیب  
 لطف کن بر عاشقان از چهره برقع کشا  
 از تحیر آهوانش جمله مانند اند چرا  
 هر چه بود گوید بجان آریم بی چون و چرا  
 از رخ عالم نور سازای بدرالبحر جی  
 خوشنیت را سوختن هم داشتن خون و چرا  
 ذره لطف ندیدم چیست این جور و حفا  
 چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا  
 از خدا شرمی کین رحمی بحال من نما  
 میروم نالان بدرگاه امیر با صفا  
 ناظم نظم امارت ناشر جو و دسحا  
 ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا  
 نیک کردار است و ذاتش یار و یوش بر صفا  
 حامی دین و دول هر دفتر حدیث و ذکا  
 برک ساز بی نوا یان مر جاسد م حبا  
 دست او دریای جود آمد داشت کان

بسمت من پست باشد ز سینه جش بلند لازم اودا ما اقبال دولت بردوم یا آئی این دعا یم را اجابت کن ترین	باز میگردیم بر دارم کنون دست دعا لازم اعداش با دامت و ریح و بکا یا نبی المصطفیٰ قدم هدا المدا
و چون در اول این انجوه که عبارت از مخزن احمدیت قصیده در شرح نواب ستطاب که بفران هایوش این عروسن سیا آرایش و پریش یافت یک قصیده مصنوعه صنعت توشیح تعبیه کرده شد در آخر کتاب هم یک قصیده همچنین بدیج آن جناب فیض آب مندرج کرده آید تا اول باخر نسبت دارد و منظم	شکر صد که ز فیض باری که چهل ساله احوال امام قلم از خسر بخود بر بالید حسرم چشمه آب حیوانست صفحه اش جمله خیابان بهشت چونکه پیرایه انجم گرفت سال تاریخ چو جستم ز سر و ش که کنم بر تو من این راز عیان دیرش محمد جهاندار شاه پاس شانزده از فضل تو یم
کرد این جبرخ مقرر یاری مرسم گشت بآیین تسام که سرش تا قلم ولوح رسید بلک تسیم ریاض رضوانست سطر سطرش گل در یگان بهشت مخزن احمدیش نام گرفت این چنین مزده مانید بگوشت هان بگو این چمن باغ جنان سریع القلم هم سیادت پناه مخزن احمدی شده مرقوم	

کاتب الحرمون کمترین محمد علی اکبر آبادی

محمد علی خان بهسار  
صورت جنگ خداوند  
ملک و زاده شده و مال و ثمنه  
تمام شد

بسمت من پست باشد ز سینه جش بلند  
لازم اودا ما اقبال دولت بردوم  
یا آئی این دعا یم را اجابت کن ترین  
و چون در اول این انجوه که عبارت از مخزن احمدیت قصیده در شرح نواب  
ستطاب که بفران هایوش این عروسن سیا آرایش و پریش یافت یک قصیده  
مصنوعه صنعت توشیح تعبیه کرده شد در آخر کتاب هم یک قصیده همچنین بدیج  
آن جناب فیض آب مندرج کرده آید تا اول باخر نسبت دارد و منظم  
شکر صد که ز فیض باری  
که چهل ساله احوال امام  
قلم از خسر بخود بر بالید  
حسرم چشمه آب حیوانست  
صفحه اش جمله خیابان بهشت  
چونکه پیرایه انجم گرفت  
سال تاریخ چو جستم ز سر و ش  
که کنم بر تو من این راز عیان  
دیرش محمد جهاندار شاه  
پاس شانزده از فضل تو یم  
کرد این جبرخ مقرر یاری  
مرسم گشت بآیین تسام  
که سرش تا قلم ولوح رسید  
بلک تسیم ریاض رضوانست  
سطر سطرش گل در یگان بهشت  
مخزن احمدیش نام گرفت  
این چنین مزده مانید بگوشت  
هان بگو این چمن باغ جنان  
سریع القلم هم سیادت پناه  
مخزن احمدی شده مرقوم





